

## ویس و رامین

### از ولادیمیر مینورسکی

ترجمه مصطفی مقربی

سطوری که از نظر خوانندگان میگذرد. ترجمه مقالاتی است از خاورشناس شهیر پروسور ولادیمیر مینورسکی درباره داستان ویس و رامین که در سه شماره مجله BSOAS (۱) در سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۵۴ انتشار یافته است.

در این مقالات مینورسکی کوشیده است که با مطالعه منابع مختلف شرقی و غربی و از جمله اشاراتی که در خود منظومه ویس و رامین فخر گزگانی هست، زمان و مکان داستان را روشن سازد؛ و از مجموع تحقیقات خود باین نتیجه رسیده که داستان مربوط بزمان اشکانیان و قلمرو فرمانفرمایی آنان است.

با اینکه ممکن است نویسنده محترم تاکنون در این زمینه تحقیقات تازه‌تری کرده و نتایج نوتری بدست آورده باشند، برای اینکه فایده تبعات (۲) مزبور عامتر گردد، بترجمه آن‌ها دست بردم.

---

۱- Bulletin of the School of Oriental and African Studies. University of London, 1947, XI, 4; 1947, XII, 1 and 1945, XVI, 1.

۲- دانشمند گرامی آقای مجتبی مینوی نیز در باره ویس و رامین تحقیقات مبسوطی دارند و چندی پیش، مقاله جامع و سودمندی در این باب در شماره نخست از دوره ششم مجله سخن (اسفند ماه ۱۳۳۳) نگاشته‌اند، و مهندب‌ترین چاپی که از این منظومه اکنون در دست است، هم بکوشش و تصحیح ایشان بسال ۱۳۱۴ ش. فراهم آمده است. همچنین مرحوم صادق هدایت دو مقاله بنام «چند نکته درباره ویس و رامین» در شماره های ۹ و ۱۰ سال اول مجله پیام نو (تهران، ۱۳۲۴) نگاشته است.

همانندی های فراوان میان این داستان عاشقانه ایرانی و داستان سلمتی تریستان و ایزوت (۱) که در حدود ۱۱۵۰ میلادی یعنی درست یک قرن پس از تاریخ منظومه ویس و رامین فخرگرگانی (در حدود ۴۴۶ ه. ق.) توسط شاعری فرانسوی برول (۲) نام بنظم آمده است، دیده میشود. (۳) از همین رو پاره‌ای از محققان بر آنند که میان این دو داستان ارتباطی هست. برخلاف، مینورسکی بسبب بعد مسافت میان مرو و کر نوای (۴)، منکر ارتباط آنها با یکدیگر است. اما ر. استاکلبرک سرچشمه مایه و طرح اصلی هر دو داستان را افسانه های هندی دانسته است.



حواشی و توضیحاتی که مؤلف در ذیل هر صفحه داده بود، نیز بفارسی ترجمه شد. تنها نام کتب و نویسندگان اروپایی بخط لاتین داده شده است. توضیحاتی که مترجم در حواشی و گاه در متن افزوده در میان این نشانه [ ] آمده است. همچنین در ترجمه مضمون اشعار فخرگرگانی، عین آنها در متن آورده شد.

۰۰۰

۱- اخیراً داستان مزبور را آقای دکتر پرویز خانلری استاد دانشمند دانشگاه تهران، از روی متنی که ژرف بدیه Joseph Bédier ادیب و نویسنده فرانسوی از مجموع روایات داستان بزبانهای مختلف، پرداخته است، به نثری دلکش و شیوا بفارسی ترجمه کرده‌اند که از طرف بنگاه «ترجمه و نشر کتاب» چاپ و منتشر شده است.

۲- Bérout

۳- نگاه کنید بصفحات ۳-ج مقدمه دکتر خانلری بر ترجمه داستان تریستان و ایزوت - تهران ۱۳۳۴ ش.

۴- Cornouaille

## ویس و رامین داستان عاشقانه پارتی

- ۱ - متون و مراجع
  - ۲ - بنیاد داستان
  - ۳ - کسان داستان
  - ۴ - زمینه جغرافیایی
  - ۵ - تشکیلات حکومت
  - ۶ - نتیجه
- پیوست - ویس و رامین لامعی



### ۱ - متون و مراجع

ویس و رامین که فخرالدین اسعد گرگانی ترجمه منظوم آنرا [ از پهلوی ] نزدیک به نه قرن پیش ، میان سالهای ۴۳۲ و ۴۴۶ ه . ق . یعنی ۵۰ سال پس از آنکه فردوسی شاهنامه را پایان برد ، پرداخته است ، داستانی بسیارشایان توجه است . منظومه بر اساس افسانه « پهلوی » کهنی است که بابهم یاد آور داستان ترستان و ایزوت و مارک شاه و برانزین است . بسیاری از وقایعی که در داستان میگذرد متضمن اوضاع و احوالی مخالف عقاید اسلامی درباره ازدواج و زن و عشق است .

در استمداد شاعرانه فخر گرگانی جای هیچ شک نیست . نقصی که دو داستان هست ، تناقضاتی در تجسم و نمایش اشخاص و اطناب و تفصیل در گفتگوهای میان عاشقان و سخنانی است که هر یک از آنها باخویشتن میگوید . اما این هر دو نقص را سادگی بیان او و اینکه مشفقانه و بواقع شهوات و کام و ناکامیهای انسانی را درک کرده است ، جبران میسازد .

منظومه فخر گرگانی ، با احتمال در آغاز قرن سیزدهم میلادی [ در حدود

صد و پنجاه سال پس از نظم آن [فارسی] بزبان گرجی (۱) ترجمه شده است؛ و از اینکه یکسان مورد توجه مسلمانان و همسایگان مسیحی آنان در آنسوی قفقاز واقع شده، ارزش و اعتبار اصل داستان و تهذیب فخر گرجانی از آن، آشکار می‌گردد.

اخبار قدیم و متعددی درباره ویس و رامین، در ادبیات فارسی وجود دارد. مؤلف مجمل التواریخ و القصص (۲)، زمان داستان را هنگام پادشاهی دومین شاهنشاه ساسانی میدانند و می‌گوید: «موبد برادر رامین صاحب طرفی بود از دست شاپور، بمر و نشستی و خراسان و ماهان بفرمان او بود». عوفی فخر گرجانی را ناظم ویس و رامین میدانند و حمدالله مستوفی از داستان ویس و رامین در زمان سلطنت بیژن (بیری) اشکانی پسر گودرز پسر بلاش پسر اشک نام می‌برد و فخرالدین اسعد را ناظم آن می‌خواند (۳)، و میرخواند (متوفی ۹۰۴ هـ.) آن را منسوب بزمان شاپور بن اشک اشکانی میدانند. در قرون متأخر منظومه ویس و رامین نادراً کتابت شده است و میر علیشیر نوائی کتاب دوست معروف در ۸۹۶ هـ. مینویسد که در زمان او منظومه گرجانی «مجهور و نایاب» بوده است (۴). امروزه چهار نسخه از منظومه و دو خلاصه از آن در دست می‌باشد. نخستین بار در اوایل نیمه دوم قرن

---

۱ - این ترجمه را که کمی خلاصه شده اما کاملاً با اصل فارسی منطبق است، به سرکیس تموگولی Sargis T'mogveli (معلوم نیست بچه دلیل؟) معاصر ملکه تامار T'amar (۱۲۱۳-۱۱۸۴) منسوب میدانند. ترجمه گرجی «ویس و رامین» را سر اولیور واردراپ Sir Oliver Wardrap در ۱۹۱۴ با انگلیسی ترجمه کرده است.

ترجمه اخیر را I. Guidi (Rivista S. O. 1917, 754-6) و N. Marr (Zap. K.V.I, 1925, 118-138) انتقاد کرده‌اند.

۲ - اصلاً از همدان است و کتاب خود را در ۲۰ هـ. تألیف کرده است. چاپ ملک الشعراء بهار، تهران ۱۳۱۸ ص ۹۴.

۳ - تاریخ گزیده (مؤلف بسال ۷۳۱ هـ) چاپ اوقاف گیب ص ۱۰۳، ۸۲۴.

۴ - ترجمه مجالس النفائس (علی اصغر حکمت ۱۳۲۴ ص ۳۳۳) گرجانی را اعجوبه زمان و ویس و رامین را میزان تشخیص و کمال او دانسته است.

۱ → گذشته ۱. شپرنگر (A. Sprenger) نسخه‌ای از ویس و رامین در هند پیدا کرد (ZDMG., 8, 1854, p. 608). این نسخه توسط ناسولینس (Captain W. Nassau Lees) در سلسله انتشارات Bibliotheca Indica بچاپ رسید (۵ - ۱۸۶۴ م). این چاپ اگرچه بر اساس نسخه نامهندی است، در اروپا مورد توجه بسیار

واقع شد. (۱)  
چندی پیش وزارت فرهنگ ایران یکی از فضلاء ایران، مجتبی مینوی را مأمور کرد که چاپ تازه‌ای از آن بر اساس نسخه‌های مورد اعتماد فراهم آورد. نخستین مجلد آن (متن منظومه) بسال ۱۳۱۴ در تهران انتشار یافت و مقدمه و حواشی و شرح و بسط بیشتر، به مجلد دوم موکول شد.  
اما یک مقاله جالب درباره ویس و رامین بصورت تازه آن، منسوب به

ف. گابریلی (F. Gabrieli) است. (۲)  
فاضل ایتالیایی ملاحظات تازه و خوبی درباره تاریخ منظومه دارد، اما دقت اوروی مسائل هنری متمرکز است که از آن با ذوق وزیر گانه بحث کرده است.

مراد از مقاله حاضر تحقیق درباره زمینه تاریخی و جغرافیایی منظومه است، بدان امید که جای روشن و مشخصی برای آن در زمان و مکان بیابیم.

---

۱ - Graf, ZDMG, 1869. 375-433; Ethé, Essays and Studies, 1872, 295, 301; Grundriss der iran. Phil., II, 240; R. V, Stackelberg, Neskolko Slov o Persidskom epose Visa i Ramin in Drivnosti Vostochniye, Moskow, 1896, II.;

(این مقاله استاد سابقم را ندیده‌ام).

N. Marr, Zap. Koll. Vost. 1925. I. 118-138.

ادوارد گ. برون در تاریخ ادبیات ایران خود ج ۲ ص ۵-۲۷۴ شرح مختصری درباره منظومه دارد.

۲ - Accademia dei Lincei, Rendiconti, Scienze morali, Serie VI, Vol, XV, fasc. 3-4 1939, pp. 168-188.

و نیز Annali. del istituto... di Napoli, 1940, I, 253-8

۷

خود فخرالدین اسمع در باب اوضاع و احوالی که در آن عزم کرده است

که داستان را از نو پیردازد میگوید :

چه گویی در حدیث ویس و رامین  
درین کشور همه کس داردش دوست  
ز گرد آورده شش مرد دانا است  
نماند جز بخرم بوستانی  
ندانند هر که بر خواند، بیانش  
و گسر خواند همی معنی بداند  
چو بر خوانی بسی معنی ندارد  
حکیمی چابک اندیشه نبودست  
که اکنون می سخن چون آفرینند  
برو و زن و قوافی چون نهادند  
بدان تا پهلوی از وی بدانند  
بوند آن لفظ شیرین را خریدار  
نکوتر ز آنکه پیمودن گزافی  
بکار آیدت روزی چون بخوانی  
بوزن و قافیه گردد نو آیین  
چو اندر زر نشانده در شهوار  
فروزان چون ستاره زن میانه  
مهان و زیرکان آنرا بخوانند  
فرو خوانند از بهر فسانه  
بیاید، در جهان گردد مسافر  
بجز قایل مرا را کس نخواند  
بگفتند آن سخندانان پیشین

مرا يك روز گفت آن قبله (۱) دین  
که میگویند چیزی سخت نیکوست  
بگفتم کان حدیثی سخت زیباست  
ندیدم زان نکوتر داستان  
ولیکن پهلوی باشد زبانش  
نه هر کس آن زبان نیکو بخواند  
فراوان وصف هر چیزی شمارد  
که آنکه شاعری پیشه نبودست  
کجا اند آن حکیمان تا ببینند  
معانی را چگونه بر گشادند  
در این اقلیم آن دفتر بخوانند  
کجا مردم در این اقلیم هموار  
سخن را چون بود زن و قوافی  
بخاصه چون در او یابی معانی (۲)  
فسانه گرچه باشد نغز و شیرین  
معانی باید و الفاظ بسیار  
نهاده جای جای اندر فسانه  
بدان تا زان بسی معنی بدانند  
همیدون مردم عام و میانسه  
سخن باید که چون از کام شاعر  
نه زان گونه که در خانه بماند  
کنون این داستان ویس و رامین

۱- عمید ابوالفتح مظفر بن حسین نیشابوری حاکم اصفهان از جانب طغرل سلجوقی (نگاه کنید به ابن الاثیر . ج اول ص ۲۳ سال ۴۵۶) [ در متن انگلیسی بجای ابوالفتح، ابوالفضل آمده است . ]

۲- اینگونه معانی در ترجمه گرجی ذیل عنوان Araki = تمثیل - Hukumati (حکمت) = اخلاق و فضیلت و Shegoneba = بند، جای دارد.

هنر در فارسی گفتن نمودند  
 پیوستند از این سان داستانی  
 بمعنی و مثل رنجی نبردند  
 اگر داننده ای دروی برد رنج  
 چو بشنید این سخنها خواجه از من  
 ز من درخواست او کاین داستان را  
 بدان طاقت که من دارم بگویم  
 کجا آن لفظها منسوخ گشتست  
 و بعد گوید :

نوشته یافتیم اندر سر (۱) ها [ز گفت راویان اندر خبرها]  
 از این در آمد، برمی آید که داستان بزبان پهلوی بوده است و برخی  
 از سخندان آنرا بفارسی ترجمه کرده بودند (که فخر گرگانی از آنان  
 بطیزی آشکار یاد میکند). شاید این سخندان همان شش مرد دانا باشند (۲) که  
 با احتمال زردشتی نیز بوده اند، زیرا جز زردشتیان کسی پهلوی نمی دانست؛ و  
 نیز ممکن است بیان این نکته باشد که اینان، زبان قدیم خود را در ترجمه  
 بکار برده بودند؛ و از کلمه «پیشین» که برای مترجمان آورده، پیداست که  
 اثر آنها خیلی پیش از ۴۶۴ هـ. بیابان آمده بوده است. (۳) بهر حال روشن است  
 که فخر گرگانی ترجمه ای فارسی از داستان در دست داشته که نامفهوم بوده و وی  
 بر آن شده است که آنرا بسلیقه زمان خویش بپیراید و مهندب سازد، و از توضیحی

۱- سر در لغت بمعنی افسانه است و ظاهراً مقصود داستانهایی است که برای  
 نقالی در شب نوشته بوده اند.

۲- نظیر آن چهار زردشتی که در ۳۴۶ هـ. شاهنامه منشور را بخواش ابو منصور  
 محمد بن عبدالرزاق فراهم آوردند.

Nöldeke, Grund. der iran. Phil. II, 104. محمد قزوینی، بیست  
 مقاله ج ۲ ص ۲۵؛ تقی زاده، مقاله شاهنامه و فردوسی، تهران ۱۳۲۲. مقایسه  
 شود با کابریلی - OP. Cit. ص ۱۷۱.

۳- شاید در حدود ۳۳۹ هـ. / ۹۵۰ م هنگامی که آثار و ترجمه هایی بفارسی  
 فراهم می آمد.

که درباره اصطلاح پهلوی خراسان ورام در منظومه داده (۱) پیدا است که وی اندک آشنایی بزبان پهلوی داشته است .  
وی اصلاً از گرگان است و از قطعه هجوی که عوفی در لباب الالباب (ج ۲ - ۲۴۰) باو نسبت میدهد (۲) برمی آید که نخستین ولینعمت او ثقة - الملك شهریار بوده است .

نام شهریار (۳) خاص فرمانروایان آل باوند درمازندران بوده است و اگرچه فخر گزگانی درویش و رامین اشاره به کهولت (۴) خود میکنند ، احتمال بودن او در دربار شهریار سوم پسر دارا ( ۳۹۷ - ۳۵۹ ) که پس

۱- ص ۱۷۱ [زبان پهلوی هر کوشناسد

خراسان آن بود گزوی خورآسد

خور آسد پهلوی باشد خورآید

عراق و پارس را خور زو برآید]

و ص ۵۰۵

[شهی خوش زندگی بودست و خوش نام

که خود در لفظ ایشان خوش بود رام]

۲ - [بسیار شعر گفتم و خواندم امروز کار

يك يك بجهد بر تقة الملك شهریار

شاخی تر از امید بکشتم بخدمتش

آن شاخ خشک گشت و نیاورد هیچ بار

دعوی شعر کرد و ندانست شاعری

و آنگاه کرد نیز بنادانی افتخار

زو گاو تر ندیدم و نشنیدم آدمی

در دولتش عجب غلطی کرد روزگار]

۳- [وجه انتقال نویسنده از شهریار بدنبال نام ثقة الملك ، به شهریار که نام

پادشاهان باوندی طبرستان بوده است ، معلوم نشد !]

۴ - ص ۴۶۸ [بسا روزا که من عشق آزمودم

چنین يك روز از او خرم نبودم

زمانه زانکه بود اکنون بگشست

مگر روز به پیش اندر گذشتست]

از وی فترت طولانی در سلطنت وجود داشته (از ۳۹۷ تا ۵۶۶ هـ) بسیار ضعیف است، و بیشتر احتمال می‌رود که به یکی از باوندیهای کوچک (کیاها) که در قلمرو کوهستانی خودمانند، اشاره می‌کند. از این کیاها چند اثر جالب با کتیبه کوفی و پهلوی بجای مانده است. (۱) این آثار می‌رساند که در آن زمان هنوز در سرزمینی که زادگاه گرگانی بوده و جوانی خود را در آنجا سپری کرده است، کما بیش پهلوی میدانسته‌اند.

مقایسه میان ویس و رامین و ترستان و ایزوت و افسانه عاشق و معشوق-های دیگر، مسأله ادبی جالبی است.

همانندی در اشخاص، حوادث برجسته و مهم، صحنه‌های غیر مترقب و حتی عقیده اساسی درباره عشق که همه موانع را از سر راه بر میدارد، در داستان ایرانی و نظایر غربی آن، صریح و آشکار است.

اما اگر کسی، مبنای این همانندی احساسات قهرمانان و حالت روحی شاعران نسبت بآنان را، زمینه ملوک الطوائفی مشابهی بداند؛ چنین سنجشی از تمیمی مبهم فراتر نمی‌رود، زیرا خراسان و کورنوای از نظر جغرافیایی بسیار از یکدیگر دوراند و نمیتوان پذیرفت که ارتباطی مستقیم یا حتی غیر مستقیم میان آنها بوده است.

ارتباط میان داستان عامیانه یروسلان لازارویچ (۲) با رستم شاهنامه، هم بعلت یکی بودن نامها و هم بسبب طرق احتمالی ارتباط، ممکن است وجهی داشته باشد. اما این قرائن در مورد ویس و رامین و ترستان و ایزوت متأسفانه وجود ندارد و مقایسه میان آن دو قهرماً غیر قطعی و بدون نتیجه خواهد بود.

---

۱- این آثار در یادگان از توابع نکا است: (اسپهبد ابو جعفر محمد بن وندربن سال ۴۱۱) لاجیم، (کیا ابوالفوارس شهریار بن عباس بن شهریار، سال ۴۱۳) رسکت- (آندره گدار- آثار ایران ۱۹۳۶-۱/ کتاب اول ص ۱۲ و ۱۰۹). [نام این محل در متن انگلیسی رزگت آمده است و در اینجا تلفظ محلی ضبط شد].

۲- یروسلان لازارویچ = رستم پسر زال زر - نگاه کنید به مینورسکی، حماسه فارسی و ادبیات عامیانه روس، دره‌زاره فردوسی تهران ۱۳۲۲ صفحات ۵۷-۴۸. اکنون گمان می‌کنم که راه احتمالی این سرایت از قفقاز شمالی بوده است: ممکن است دایه‌های آسی (یا سنیا Yâsenyâ) که در خدمت اشراف و حکمرانان روسی بوده‌اند، وسیله این انتقال شده باشند.

از طرفی لازمه تحقیق درباره ویس و رامین اینست که همه نکات و اشاراتی را که در منظومه هست و احتمالاً سررشته محیط جغرافیایی و تاریخی را که داستان در آن بوجود آمده است بدست میدهد، بررسی کنیم.

گریستنسن در ۱۹۳۶ اظهار کرد که ویس و رامین تخیل محض است (۱). اگرچه درین بیان حقیقی نهفته است، نمیتوان بکلی منظومه را خارج از واقعیت زمانی و مکانی پنداشت. نویسندگان مسلمان که زمان آنرا هنگام حکومت یکی از فرمانروایان اشکانی دانسته اند، بیراه نرفته اند. و هر چند که میان حدس و استنتاج مستدل، راه تحقیق و جستجو بسیار دراز است، منظومه مسلماً مربوط به آداب و رسوم و روایات پارسی است.

اکنون آنچه در پیش داریم، اینست که همه شواهد و مدارک داخلی و حتی ساده ترین اشاراتی که در منظومه یافت میشود و میتواند پرتوی بمبدأ آنها بیندازد، دقیقاً مطالعه کنیم.

اگر بتوانیم ثابت کنیم که داستان پارسی است، نکته هایی از زندگی و احوال عهدی را خواهیم شناخت که حتی در ساده ترین عوامل خود هنوز در لفافه ابهام و تاریکی است.

پیش از هر چیز باید بنیاد داستان را بدست دهیم :

## ۲- بنیاد داستان

۱- در مرو پادشاهی بود نامش موبد منیکان (۲) که شاهان دیگر فرمانبردار او بودند. سالی در بهار جشنی آراست که در آن، بزرگان ایران و زنان و دخترانشان از آذربایجان، ری، گرگان، خراسان، کهستان، اصفهان و دهستان، گردآمده بودند.

زیباترین این زنان شهر بانو شهر و بود. شاه موبد بدیدار شهر و دل از دست داد و از او درخواست که باز دواج او در آید و شهر بانویش گردد، اما او بی پاسخ گفت که مویش به سپیدی گراییده و از او فرزندان آمده است و چون ویرو

---

Les gestes des rois dans les traditions de l'Iran antique, p.61, 1946 :

« این اثر وضع خاصی دارد. نه از تاریخ برآمده نه از آنچه تصور میرفته است که بتاریخ مربوط باشد، حماسه ای است که از تخیل محض برخاسته است. »

پسری دارد. آنگاه شاه با او پیمان کرد که اگر دختری آورد او را بزنی به وی دهد.

پس از چند سال شهر و دختری آورد که او را ویس نامید و بدایه ای سپرد و این دایه او را با خود بسرزمین خویش خوزان برد. دایه سر پرستی کودکی دیگر یعنی رامین برادر شاه موبد را نیز بهمه داشت. دو سال بعد، رامین را به خراسان بازگرداندند و دایه بشهر و نامه نوشت که دیگر از پس هوسهای ویس بر نمی آید. اینچنین، دخترزیمیا از خوزان به همدان برده شد. مادرش چون او را دید گفت پدرت خسروی است و مادرت بانویی و در ایران جز ویرو کسی شایسته همسری تو نیست. آنگاه شمار اختران برگرفتند و در ساعت ۶ دی روز (۱) از آذرماه هنگام بهار، آن دورا دست بدست داد و گفت گواهی موبد نیز ضرور نیست.

اما ناگاه از مرو زرد برادر ناتنی شاه موبد با نامه ای از وی نزد شهر و میرسد و پیمانی را که باشاه کرده است بیاد او می آورد و میگوید که شاه نمیخواهد که زنش بیش از این در ماه آباد که مردانش همه زن باره هستند بماند و باید او را با زرد به مرو بفرستد.

ویس از این کار مادر باو پر خاش و اعتراض میکند و میگوید که برادرش را بر شاه موبد رجحان می نهد.

زرد به مرو باز میگردد و گزارش میدهد که ویرو مهتر ماه آباد است و خود را روحا (۲) میخواند.

شاه خشمگین میشود و سپاهیان خود را از طبرستان و گرگان و کهستان و خوارزم و خراسان و دهستان و سند و هندو تبت و چین و سفند و ماچین

۱- سه روز از روزهای ماه، دی نام دارند: هشتم [دی بسآذر].  
پانزدهم [دی بمهر] و بیست و سوم [دی بدین] و اینها در میان روزهای سعد،  
میانه و حد وسط اند. بیرونی، آثار الباقیه صفحات ۳-۲۳۱

۲- [لقب کردست روحا خویشتن را بداده راه در خود اهر من را  
بنام او راهمه کس شاه خوانند جز از شاه دگر باشد ندانند  
ترا نیز شهریاران می شمارند گروهی خود ببردت می ندارند  
گروهی موبدت خوانند و دستور چو خوانندت گروهی موبد زور

ص ۵۵

در همین هنگام و برو نیز از دوستان خود از آذربایجان وری و کیلان و خوزستان و استخر و اصفهان یاری میخواستند و اینان همگی سپاهیان خود را در دشت نهادند گردمی آوردند .

قارن پدر و برو در این جنگ کشته میشود ، اما پیش از آنکه شب در آید و برو موبد را شکست میدهد . موبد عنان برمی تابد و از راه خراسان و دینور باصفهان میرود . در همین حال لشکریانی از دیلم بدشت طارم می آیند و موبد چون آگاه میشود که و برو سرگرم پیکار با سپاه دیلم است از نیمه راه لشکر به گوراب که ویس در آنجا بود ، باز پس میکشد .

ویس به فرستاده شاه میگوید که او از آن برادر خود است و پیوندش با موبد فراتر است که پدرش را نیز کشته است روی ندارد .

موبد از اینکه پیوند زناشویی او با ویس سرنگرفت ، بسیار خشمگین شد و با دو برادر خود زرد و رامین در این باب رای زد . رامین که از کودکی بازمهر ویس در دل او جای گرفته بود ، کوشید تا پادشاه را از این پیوند نامناسب بسبب پیری او و جوانی ویس ، باز داد . زرد بر خلاف ، موبد را بفریفتن شهر و به مال و ترساندن وی از یزدان بسبب پیمان شکستن برانگیخت .

موبد نامه ای به شهر و نوشت و پیمان را یاد آورد و خواسته بسیار پیشکش کرد . شهر و شبانگاه دروازه کاخ ویس را بر موبد بگشاد . بدینگونه ، پیش از آنکه و برو از طارم بازگردد ، موبد ویس را به مرو برد . در راه بادی وزید و پرده عمارت را که ویس در آن بود بیکسوزد و چشم رامین به ویس و زیبایی او افتاد و دل از دست داد .

۳- ویس که از این پیوند ناخشنود بود چهره خویش بشاه نمود . آنگاه دایه که از آنچه افتاده بود آگاه شد ، سی جمازه راهی ساخت و آنچه ویس را می بایست ، بر پشت آنان به یک هفته به مرو شاهجان برد ، و آنچه از دستش برآمد کوشید که ویس بسر نوشت خویش تن در سپارد ، اما او همواره و برو را بیاد می آورد و میگفت :

اگر شویم ز بهر کام باید مرا بی کام بودن بهتر آید  
دایه او را بگوهرها می آراید ، اما ویس گریه و زاری در میپنهد و

میگوید من از زندگی بیزارم و چاره‌ای جز کشتن خویش نمی‌دانم مگر آنکه تو تدبیری اندیشی که تا یکسال موبد نتواند بر تن من دست یا زد تا من بر مرگ پدر سوگواری کنم .

آنگاه دایه طلسمی از روی و مس ساخت و بر هر یک صورتی نگاشت و آن دورا بهم بست و طلسم را بر لب رودی در خاک کرد که : تا طلسم در آب باشد ، مرد بر زن بسته ماند و چون ویس بر شاه دل خوش کند آنرا از خاک برگیرد و در آتش بسوزد ، تا مردی بشاه باز آید .

از قضای بد ، رود بر اثر طوفانی طغیان میکند و نیمی از مرو را فرو می‌گیرد و طلسم را با خود میبرد ، و اینچنین ، تا پایان زندگانی شاه موبد برویس بسته و ویس از هر دو شوی ناکام (۱) می‌ماند .

رامین که دل‌داده ویس است روزها در باغ گردش میکند ، روزی دایه پیر را می‌بیند و از او یاری می‌جوید . دایه او را پند می‌دهد که گرد این آرزو نگر داما رامین دایه را به پربانی در آغوش میکشد و می‌بوسد و پرده شرم میان ایشان دریده میشود و سرانجام دل‌دایه بر همراهی رامین نرم میگردد (۲) دایه با ویس از عشق و دلدادگی رامین سخن میگوید اما ویس زبان بنفرین دایه و شهر او می‌گشاید . عاقبت پس از بسیار گفت و شنود در «رام» (۳)

۱ - از ویرو بدینگونه :

بدامادیش هر کس خرم و شاد	کجا آن شب که ویرو بود داماد
کزو داماد را وارونه شد فال	عروسش را پدید آمد یکی حال
که ایشان را بیست از کامرانی	فرود آمد قضای آسمانی
بخون آلوده شد آزاده سوسن	گشاد آن سیمتن را علت از تن

ص ۷۲

۲- شاید اشارات صفحات ۱-۱۶۰ منظومه ( در گام بر گرفتن رامین از ویس ) بدین معنی باشد . ترجمه گرجی (ص ۱۰۵) این اشارات را توضیح و تفسیر کرده است .

۳- بیست و یکمین روز هر ماه و در اینچا شاید ۲۱ مهر که جشن مهرگان گرفته میشود . [ جشن مهرگان در روز مهر ( شانزدهم ) از مهر ماه که نام روز و ماه با یکدیگر منطبق می‌افتند ، گرفته میشود است ؛ منتها ۶ روز طول میکشیده و رامروز که مهرگان خاصه نامیده میشود ، آخرین روز آن بوده است . ]

۱۵

روزی رامین را در مجلس بزمی به ویس می‌نماید. ویس بر رامین عاشق میشود و هنگامی که شاه موبد بگرگان وری و کهستان و ساوه سفر کرده بود، دایه آن دورا بیکدیگر میرساند و دودلداده بایکدیگر پیمان وفاداری می‌بندند.

۴- شاه فرمان میدهد که رامین به شکار گاه در کوه آررند (الوند) بیاید و ویس راهمراه بیاورد. رامین ویس را باخود نزد موبد میبرد و یکماه باهم می‌گذرانند آنگاه شاه او را نامزد میکند که لشکر به موقان ببرد سرا. پرده در دشت افراشته بودند و لشکر آهنگ رفتن به ارمنستان برای شکار و جنگ بادشمن داشت که دایه پنهان ویس را از رفتن رامین آگاه کرد و او را برانگیخت که آخرین دیدار از رامین بکند. راز دلدادگی آن دو بر موبد که بیدار بود و سخنان دایه رامی شنید، گشاده گشت و دایه و خوزان زاد گاه او را که از آن جز بدخواه نمی‌خیزد، نفرین کرد. آنگاه ویرو را خواند تا ویس و دایه را گوشمال دهد زیرا خود وی را بیم آن بود که در این کار اندازه نگاه نتواند داشت.

ویس بعشق خویش بر رامین اعتراف میکند و میگوید: شاه! تو و ویرو بر من فرمانروایید، اگر ویرو مرا بسوزاند یا ببندد کند باکی نیست. ویرو او را بخانه‌ای میبرد و میگوید: رامین کیست که تو بدو عشق می‌بازی، هنری جز طنبور زدن و باده نوشیدن ندارد. دوستانش جهودانند (۱) و جامه نزد میفروشان در گرو نبید دارد. اما این سخنان بهیچ روی در ویسه در نمی‌گیرد.

ویرو بمیدان چوگان نزد شاه رفت. رامین (۲) و رفیدا یاران شاه موبد بودند و ارغش و شروین یاران ویرو. ویس از بام ویرو و رامین رامی نگر بست و از غم اشک می‌ریخت و چون دایه او را بدین کار ملامت کرد گفت:

مگر نشنیدی این زربینه گفتار که بر چشم کسان درد کسان خوار  
اگر مرا بخت یار بود، دلدار من جز ویرو کسی دیگر نبود، زیرا شاه  
بدسگال و کینه جوست و شهر و بر من بدگمانست و رامین با همه خوبی، مایه‌ای  
جز شیرین زبانی ندارد و در مهر بانی راست و دلش باز بان یکی نیست.

۵- آنگاه شاه که زندگی بر او تلخ شده است از کهستان بخراسان باز  
میکردد. روزی موبد زبای پنهانی مرد را نزد ویس می‌ستاید، اما ویس میگوید

۱- جهودان باده فروش.

۲- شکفت است که بعد از گناهکاری باشاه بازی می‌کند.

که مایه آرام او تنهار امین است . شاه خشمگین میشود و شهر را ناسزا میکند که همه سی و اند فرزندان خود را بناشایست زاده است و تنها تراز نژاد جمشیدی که هم گوهر خویش بیاد داده و خوار کرده ای؛ اکنون یکی از سه راه برگزین : یاب به گران رو ، یاب به دماوند ، یاب به همدان و نهاوند . ویس بردگان خویش را آزادمی کند و کلید گنجها را به شاه میدهد و به ماه نزد ویرو و شهرومی شتابد . رامین زمانی از دوری ویس رنج میکشد . آخر به بهانه شکار از شاه دستوری سفر به گران و ساری و کهستان میگیرد . شاه که قصدش را دریافته است ، او را پند میدهد که دست از ویس بردارد . رامین سوگند میخورد که دیگر ویس را نبیند ، اما یکسره نزد ویس می شتابد و هفت ماه با یکدیگر بخوشی می گذرانند .

موبد چون از این کار آگاه میشود ، به مادر از رامین گله میکند . مادرش میگوید که ویس دل با ویرو خوش دارد و اگر رامین بکشور ماه رفته ، از آن است که چون تو ، با او مهر میورزد و بدی ویس همین بس که هر روز دل با کسی دارد . موبد نامه ای تند و سراسر ناسزا به ویرو می نویسد و او را استر میخواند که به مادر خویش مینازد ، و میگوید که از ایران و آذربایجان و دشت کیلان سپاه فراهم آورد و آماده جنگ باشد ، و خود لشکر بکشور ماه می کشد . اما در راه نامه ای از ویرو بدو میرسد که : ویس را تو خود بکشور ماه فرستادی ، نه من او را ر بده ام ، و اگر بدو مهر میورزم و نزد خویش داشته ام از آنست که خواهر منست . همچنین سرانجام جنگ دینور و مردانگیهای خویش را بیاد او می آورد و سرزنشی را که موبد بگوهر او کرده است چنین پاسخ می دهد :

گهر مردان ز نام خویش گیرند چو مردی و هنر را پیش گیرند  
۶ - موبد از کرده پشیمان میشود و ماهی در کشور ماه به میهمانی و نخجیر نزد ویرو میگذرانند ، آنگاه ویس را برداشته به رو باز میگردد . ویس بشاه میگوید که میان او و رامین کاری بناشایست نرفته است و شاه اصرار میورزد که اگر این سخن راست است ، سوگند بخورد یعنی از آتش بگذرد . اما ویس که میدانند گناهکار است ، چون آتش بالا گرفته رامی بیند رامین را بفرار همدان میسازد و بچاره گری دایه زرو گوهر بسیار بر میگیرند و از راه گلخن گرمابه بیوستان میروند و بر سه اسب سوار شده از بیابان

و گویر میکنند و ده روزه به ری میرسند و در خانه بهروز، از بزرگان ری و دوست رامین فرود می‌آیند و دیری در آنجا بخوشی و شادکامی می‌گذرانند.

شاه کشور را به زرد می‌سپارد و در جستجوی ایشان پنج ماهی کوه و دشت و دریا را در می‌نوردد و بروم و هند و ایران و توران میرود. در غیبت شاه رامین نامه‌ای بمادر خود می‌نویسد و چون موبد به مرو باز می‌آید و از کار آنان آگاه میشود، نامه بخشایش و زنهار بایشان می‌نویسد و دو دلداده بخراسان باز میگردند.

پس از آن شبی موبد در بزم باده بسیار مینوشد و مستان بخوابگاه میرود. رامین پیام می‌آید و سرود میخواند و ویس را آواز می‌دهد. ویس دایه را بجای خویش در کنار شاه می‌خواباند و چراغ را از شبستان بیرون میبرد تا اگر موبد بیدار گردد، نداند که در کنار او که خفته است؛ آنگاه پیام میشود و همه شب رادر کنار رامین بسر میبرد.

سحر گاهان شاه بیدار میشود و دست بر تن دایه میساید و بد گمان میشود اما هر چه از او میپرسد تو کیستی، پاسخی نمی‌شود. فریاد بر میدارد و روشنائی میخواهد. رامین ویس را بیدار میکند و او بشتاب خود را بشبستان میرساند و بشاه که دست دایه رادر دست دارد، میگوید: این دست مرا از بس کشیدی ریش شد، رها کن و دست دیگرم را بگیر؛ و چون موبد دست ویس را میگیرد، دایه بجالاکی بیرون میجهد و چراغ میآورد و شاه که میبیند جز ویس کسی نزد او نیست، از وی بوزش می‌خواهد.

۷- موبد از پیمان شکستن قیصر و لشکر کشی او بایران آگاه میگردد. از هر شهری لشکر فراهم می‌آورد و بجنک قیصر بیرون میرود.

شاهنشاهی را به زرد می‌سپارد و ویس را به دژ «اشکفت دیوان» که بر بالای کوهی بلند ساخته شده است، میبرد. رامین که بدرد عشق گرفتار است در کرگان (۱) سخت بیمار و نزار میگردد، و بزرگان از شاه درخواست میکنند که او را جنک نفرماید تا یک ماهی در کرگان بماند و دردش اندکی بیارامد آنگاه بدستوری بخراسان رود مگر بهبود یابد. اما همینکه موبد رفت،

---

۱- آب و هوای کرگان زهر آگین توصیف شده است (ص ۲۳۷).

[ مگر به سازدش آن آب و آن شهر که این کشور چو زهر است آن چو با زهر

«همه دردی ز اندامش بیالود» و بیدرنگ بخراسان شتافت و از مرو راه کوه اشکفت دیوان درپیش گرفت و که تیری نام خویش بر آن نبشته، بدژ افکند که درست بر تخت ویس آمد. آنگاه شبانه آتش برافروختند و رامین بیای دژ آمد و ویس و دایه چهل دیبای چینی را درهم بستند و از دژ فرو آویختند، رامین آنرا گرفت و بدژ برآمد و نه ماه با ویس در آنجا بهشت گذراند و جز زرین گیس دختر خاقان که جادوی میدانست، کسی از راز دو دل داده در مرو آگاه نبود.

موبد که به ارمن و اران و روم بچنگ قیصر رفته بود، پیروز و باج گرفته باز میگردد و زرین گیس او را از آنچه رفته است آگاه میسازد. موبد بدژ اشکفت دیوان میشتابد و زرد را به گولی و بیکارگی سرزنش می کند.

دایه که بانگ شاه را می شنود دلدادگان را آگاه میسازد و رامین بناچار ازدژ فرود می آید.

شاه نزد ویس میرود و دیباها را همچنان بهم بسته نزد او میبیند، پس او و دایه را آنچنان بتازیانه میزند که نزدیک بمرگ میشوند. آنگاه دژ را به گردی دیگر میسپارد و به مرو باز میگردد. شهر و میگوید: ای مرو پیرایه خراسان! ماهم رابه دژ اشکفت دیوان در غور کشتند، اگر آب تواز کوه غور می زاید از این پس آن آب خون خواهد شد. شاه را بدین سخنان دل بر ویس میسوزد و زرد را فرمان میدهد تا او را از دژ بیاورد و او بیکماه ویس را ازدژ باز می آورد (ص ۲۷۲) و رامین نیز بخواهشگری او از بخشایش شاه بر خوردار میشود.

۸- (در اینجا چنین می نماید که درد استان گسیختگی باشد)

هنگامیکه شاه در بهاران از گرگان و ساری باز میگردد، باستوار ساختن کاخ و بند رو بین بر آن زدن می پردازد. آنگاه کلیدهای آنرا به دایه میسپارد و میگوید که من یکماهه به زاول خواهم رفت. تا کنون بر من افسونگری کردی، این یکبار زنهار داری کن. همان شب رامین که در لشکر گاه بود نهان از موبد، برای دیدار ویس شهر می آید و بیباغی که نزدیک کاخ در بسته ویس است میرود. ویس که نزدیک بودن رامین را احساس میکند بلا به از دایه می خواهد که در بر او بگشاید. اما دایه این بار پیمان شاه

را بیاد می آورد و پایداری میکند .

ریس بچاره جویی برمیخیزد، ریسمان سرا پرده بلندی را که پیش کاخ زده اند، میگیرد و پیام بر می رود و ازدیوار خود را به رامین که در باغ زیر گلبنی بخواب رفته است میرساند .

در همین گیرودار شاه که از غیبت رامین آگاه شده است ، به مرو باز میگردد و بندهای کاخ را بمهر و استوار اما مرغ (ویس) را از قفس پریده می بیند (۱) و چون وارد باغ میشود رامین ازدیوار بآسوی می گریزد، و موبد تنها بر ویس دست می یابد و آهنگ جان او میکند. اما زرد وی را از این کار باز میدارد .

شاه از او می پرسد که چگونه بیباغ افتاده است ؟ ویس میگوید که از دلشنکی و تنهایی بخدای نالیده است و سرش او را از شبستان برگرفته و بیباغ در آغوش رامین برده است ، اما همه اینها را در خواب دیده و چون چشم از خواب گشوده، شاه را بر بالین خود یافته است. شاه ویس و دایه را می بخشد و در خرداد روز (۲) اردیبهشت ماه با شهرو و ویس و ویر و رامین بر امش می نشیند . کوسان نواگر ، سرودی میگوید که حال ویس و رامین در آن پوشیده است ، اینچنین :

درختی سبز سر بکیوان کشیده و سایه بر جهان افکنده دیدم، از زیبایی بخورشید مانده ، که بزیرش چشمه ای سخت روشن بود و بر رخس لاله و گل شکفته و بنفشه و خیری و سنبل رسته بود؛ کاو گیلی در کنارش می چرید ،

---

۱- نکته عجیب شکفتی شاه است (ص ۲۸۵) :

درم با بند و ویس از بند رفته است مگر امشب به دماوند رفته است چرا رفته است کو خود نامدار است چو ضحاکش هزاران پیشکار است مقایسه شود با صفحه ۱۷۴ آنجا که موبد به ویس میگوید :

کنون سه راه در پیش نهادست بهر جایی که خواهی ره گشادست

یکی گرگان دگ. راه دماوند سه دیگر راه همدان و نهاوند

۲- یعنی ششمین روز اردیبهشت ماه که روزی میانه است (بیرونی، آثار الباقیه ص ۲۱۹) . در اردیبهشت جشن ها در روز سوم و بیست و ششم گرفته میشود .

گاه از آب و گناه از نو بهارش می خورد. (۱)

شاه اگر چه سر مست بود، این اشاره لطیف را دریافت، از جای برجست و خنجر بر کشید که رامین را بکشد، اما رامین سبک او را بخاک افکند و خنجر از دستش بیرون کرد.

۹- چون کار بدینگونه بالا گرفت، به گوی فرزانه، رامین را اندرز داد که: مرو را ترك گوی، روم و هندوچین و بربر از آن تو موبد است. آیا جز خراسان کشوری و جز ویس زیبایی دلبری نیست؟ موبد نیز ویس را پند میدهد که بیش کاری نکنند که مایه خشم شاه و سیه رویی و برو گردد. ویس بوفاداری شاه سوگند میخورد. رامین نیز از شاه میخواهد که او را سپهد ماه آباد سازد، و موبد ری و گرگان و کهستان را باو میدهد. ویس در آخرین دیدار سردی با رامین روبرو میشود. اما بیدرنگ پشیمان میگردد و بدلجوئی برمی خیزد و برامین سفارش میکند که هیچگاه به گوراب نرود، زیرا بیم آن دارد که در گوراب دل بدلارای دیگری سپارد (۲) و رامین سوگند یاد میکند که هرگز ویس را فراموش نخواهد کرد.

فرمان رامین در این مرزبانی بهمه جا روان شد و گرگان و ساری و آمل و کهستان و گوراب و بهترین سرزمینها: اصفهان را آسایش و داد فرا گرفت. چون کارها همه جا از گرگان تا ری و از اهواز تا بغداد بسامان شد، رامین بگوراب رفت سرافرازان آنجا: شاپورو رفیدا، از اومیزبانی کردند و روزگاری بشادی گذاشت. روزی در راه زیباروی دلربایی دید و بصد دل گرفتار او گشت. زیبارخ گفت که نامش گل، پدرش رفیدا از همدان و مادرش گوهر از گوراب است و برادرش مرزبان، بهلوان آذربایجان است، و آنکاه دل بهمهر رامین می نهد که رامین دیگر گردد عشق ویس نگردد و او را بدست فراموشی سپارد.

گل همه خویشاوندان خویش را از گرگان و ری و قم و اصفهان و خوزستان و کهستان و همدان بچشن عروسی خواند، و چهل فرسنگ را آذین

---

۱ - همانند این، خوابی است که انوشیروان دید که گرازی می از جام وی میخورد. ( Les gestes des rois )

۲ - شاید ویس، گل را زمانی که در گوراب بوده، دیده بوده است ( ص ۶۶). قطعاً اصل داستان، تفصیل بیشتری در این باره داشته است.

بستند . پس از يك ماه كه از سروری چنین شاهانه گذشت ، روزی رامین گل رادزیبایی با ویس سنجید و گفت: توو ویس سییی رامانید كه از میان بدونیم کرده باشند. گل از این گفتار بر آشفت و ویس و رامین را نفرین كرد و دشنام داد . رامین از گفته پشیمان گشت و نامه‌ای به ویس نوشت و گفت كه: با گل خوشم ، و از این پس ، مرو و موبد ترا و ماه و گل مرا . چون نامه به ویس رسید بی تاب و آرام گشت و دایه بچاره جوئی بگوراب آمد و رامین را در شكارگاه دید . اما رامین او را دشنام گفت و از خویش براند و گفت: ویس را بگوی كه زنان را چیزی بهتر از شوی نیست .

۱۰- ویس بنومیدی مشکین دبیر را فرمان میدهد كه برامین نامه‌ای بنویسد . اونیز نامه‌ای در ده «در» بر از سوز گداز و آرزومندی ویس ، به رامین مینویسد . ویس نامه را به آذین می دهد و بدر میگوید كه : اگر تا كنون چاكر من بوده‌ای ، از این پس برادر (۱) و آزاده منی، این نامه را به رامین بر . اما پیغامی كه بزبان او به رامین میدهد (ص ۶- ۳۸۴) ، با آنچه مشکین در نامه نوشته است ، یكی نیست؛ چه ، رامین را به پیمان شكستی و زنهار خواری سرزنش میکنند و میگویند كه شهر یاری موبد نامی بیش نبود و چون من برگنج او فرمانروایی داشتم ، همه كام و فرمانروایی توداشتی . گل گوراب كه باتو نباید بهتر است یا گلستان شكفته مرو كه گلش از ما دو هفته نيكوتر است ؟

رامین پس از چندی از پیوند گل بيزار میشود. روزی در صحرا یاری بدو يك دسته بنفشه میدهد و رامین بیاد روزی می افتد كه ویس دسته بنفشه‌ای باو داد تا همواره ویس وسو كند وفاداری خود را باو ، بیاد داشته باشد . آنكه از یاران دور میشود و از اسب فرود می آید و با خود بگفتگو و درددل می پردازد . رفیدا پنهانی از پس او میرود و از آنچه شنیده است ، گل را آگاه میسازد .

رامین رخش خود را بر نشست و براه خراسان رفت . در راه آذین باو رسید و نامه ویس را داد و پاسخ رامین را بمر و باز برد. رامین نیز بدنبال

---

۱- اما بیش از این (ص ۲۹) آذین، نامی خواننده شده است .

[چو كشمیریل و چون نامی آذین چو و بروی دلیر و كرد رامین ]

وی به مروشتافت که نسیم خاور را استشمام کند. (۱) چون دیده (دیده بان) دایه را از آمدن رامین آگاهی داد، وی این خبر به ویس بازبرد و شاه را افسونی کرد چنانکه خواب نوشنی او را در ربود. آنگاه ویس بفره آمد و بارخش گفتگو و گله‌ها کرد که چرا یار و دیار را ترک کرده است، اماروی سخن همه بارامین بود و رامین ویس را پاسخ داد (این گفتگو و گله کردنها سر به ۵۵۰ بیت میزند) و چون دل ویس به پاسخهای او رام نشد، رامین عنان رخش برتافت و باز گشت.

ویس از کرده پشیمان شد، دایه را بدنبال رامین فرستاد و خود از پس اوشتافت و شب هنگام در برف و بوران او را دریافت (گفتگوها و گله‌های دوباره آنها بیش از ۲۶۷ بیت است) اما این بار ویس آزرده و خشمگین باز گشت و رامین بدنبال وی آمد. سرانجام نزدیک بامداد آشتی کردند و با یکدیگر بکاخ رفتند و یک ماه پوشیده از چشم شاه و بداندیشان بشادی گذراندند. (ص ۴۶۸)

چون سرما اندکی بشکست، شبی رامین تنها از دژ فرود آمد و یک منزل از مرو بیرون رفت و از راهی دیگر گرد آلوده و جامه راه پوشیده آشکارا بمرو بازگشت و شاه موبد را گفت که بفرمان او گرگان و کهستان را بشمشیر آرام کرده است و دیگر شاه را در شام و موصل و ارمن دشمنی نمانده است. شاه او را گفت که چون هنوز زمستان است در مرو بماند تا هنگام بهاران باهم به گرگان به نخچیر شوند. رامین سه ماه در مرو ماند و همواره پنهانی از ویس دیدار میکرد.

۱۱ - چون بهاران در رسید و شاه و رامین به شکار رفتند، ویس از دوری دلدار بی تاییها کرد. دایه او را گفت: گنج شاهی اکنون بفرمان تو است. برادر و مادری چون ویرو و شهر و داری و رامین دلارام تست. شاه موبد باماهر سه بکین است. آن بهتر که پیش از آنکه روزی بناگاه بر ما

۱ - ص ۴۰۴ مشک قرقیز، عود سمندور و کافور فتنچور.

[خوشا بادا که از مشرق در آید	تو گویی کز گلستانی بر آید
ز خرخیز و سمندور و ز فتنصور	بیارد بوی مشک و عود و کافور
چه خوش باشد نسیم باد خاور	بخاصه چون بود بابوی دلبر
نسیمی کز نگارین دلبر آید	ز بوی مشک و عنبر خوشتر آید]

دست یابد، افسر شاهی بسررامین نهی - برادر و مادر ترایارند، و شاهان دیگر نیز که از موبد کین بدل دارند، ترایاوری خواهند کرد.

ویس نامه‌ای به رامین نوشت و او را به مرو خواند. شب هنگام رامین لشکر گاه را با چهل دلاور پشت سر گذاشت و به یک هفته خود را از کرگان به مرو رساند و از پیش، رسولی در جامه زنان بنزد ویس فرستاد تا چاره‌ای کند که یکدیگر را ببینند. ویس به زرد نگهبان کهنده (۱) و وزیر و برادر شاه گفت که در خواب دیده است که برادرش و پرو بیمار شده و بهبود یافته است و دستوری میخواهد که بدین شکرانه بزیارت آتشگاه رود. زرد دستوری داد و ویس به آتشگاه خورشید، از کرده‌های جمشید رفت و بارامین دیدار کرد. آنگاه چهل دلاور جنگی چادر زنان بسر کشیدند و از آتشکده راه کهنده در پیش گرفتند و بدین نیرنگ به دژ درآمدند و چون شب در رسید از کمین بیرون جستند و از کشته پشته ساختند. زرد از خواب برجست و شمشیر بر کشید. رامین او را به تسلیم خواند. اما او با رامین در آویخت و بزخم شمشیر وی از پای درآمد و دژ بر رامین گشوده گشت.

رامین گنجهای شاه را بسر اشتران نهاد و از مرو بیرون شتافت و دو هفته راه را به یک هفته می سپرد. شاه هنگامی از کار او آگاه شد که به قزوین رسیده بود. از قزوین به دیلم رفت. دیلمان جایی استوار و در آن لشکری از گیل و دیلم است که بشب در تاریکی، مردم را با آوازشان به تیر میزنند. جنگاورانی چون دیوند و جهان از دستشان ویران است از مردی و نام و ننگ سال و ماه با یکدیگر می جنگند و از گاه آدم تا کنون شاهی بر آنان دست نیافته است. سپرشان پهن و بصد رنگ بر نگاشته است. از اینرو مرز دیلم همچنان دست نخورده (دوشیزه) مانده است.

رامین در آن کشور بشاهی نشست و مردمان را سیم و زر فراوان بخشید و سپاهیان بسیار بر او گرد آمدند و بزرگانی که پیرامون وی بودند چون: کشمیر (۲) و آذین و پرو و بهرام و رهام و سام و کیلو، فرمانش را گردن نهادند. شاهان دیگر نیز از هرجا او را سپاهی فرستادند. سپهدار بزرگش و پرو و

---

۱ - کوتوال لغتی هندی و انعکاسی از دوران فتوحات سلطان محمود غزنوی در هند است.

۲ - نسخه بدل: کشمیر، یل، آذین، و پرو، و زرای او، سام و کیلو.

وزیر قهرمانش کیلو بود .

موبد بر آن شد که بارامین چنک کند و از گرگان لشکر به آمل کشید .  
شبى بزى آراست و سيم و زر بر بزرگان و سپاهيان مى پرا كند كه گرازى از  
از بيشه اى بيرون جست و از بانك و فر باد گروهى كه در بى او افتادند ، آشفته  
بلشكر گاه شاه درآمد . شاه بر اسب چو گانى برجست و خستى ( نيزه  
كوتاه ) براو انداخت كه كار گر نيامد ، گراز اسب و شاه را در انداخت و  
هر دورا تباہ كرد .

رامين خدايى را سپاس گزارد كه بى چنك و خونريزى روز كار موبد  
بسر آمد و سوگند ياد كرد كه پادشاهى داد گر باشد . آنگاه از ديلم به آمل  
رفت و به «رام» روز بلشكر گاه موبد درآمد و بزرگان همه او را شاهنشاه  
خواندند .

۱۲- آنگاه طبرستان را به رهام كه از نژاد كيان بود داد . رى را  
به بهروز كه دوستدار و نيك آموز بود و او و ويس را ميزبانى كرده بود ،  
بخشيد . گرگان را به يارديرينش آذين وا گذاشت . و يرو را اسپهبد درگاه  
و برادر وى شير و را سرهنك سراى كرد . هر شهرى را به شاهى داد و بهر مرز  
نكهبانى فرستاد .

در همه شاهنشاهى او ، از چين تا بربر ، شادى و داد گسترده و جهان  
از كرد و لر و راهزن آسوده بود . گاه بخراسان ميرفت و گاه به كهستان ،  
زمانى به طبرستان مى نشست و وقتى بخوزستان (۱) و بغداد .

از شهرهائى كه او كرده يكى اهواز است كه رام شهر خوانده ميشود  
و هر چند هنوز آنرا اهواز ميخوانند بدقت نامش رام شهر است . شاهى  
خوش زندگى و خوش نام بود ، و بزبان ايشان ، خوش را رام گویند . همچنين  
رامين چنك را ساخت و آنرا چنك رامين ، از آن سبب ميگویند .

رامين و ويس را دو فرزند آمد كه خورشيد و جمشيدشان نام كردند .  
زمين خاوران يعنى سفد و خوازرم و چغان را بخورشيد داد ، و باختر يعنى  
شام و مصر و قبروان را به جمشيد بخشيد . هر چند ويس همه جهان فرمانروايى  
داشت اما اقطاع خاص وى آذربايجان و اران وارمن بود .

۱ - در چاپ ناسوليس ص ۳۹۶ «شورستان بغداد» آمده است (شاید :  
سورستان «آشور» .)

اینچنین، سالیانی کام دلراندند و چندان زیستند که فرزندان فرزندان خویش را نیز بدیدند. رامین افزون از صدسال زیست که هشتاد و سه سال (۱) آن را پادشاه بود و باویس بسر برد. چون ویسه در گذشت، دخمه‌ای از آتشگاه (۲) برزین بر آورد و او را بدان دخمه برد و در نوروز روز فرزند خود خورشید را تاج شاهی بر سر نهاد و سه سال پس از آن در دخمه ویس در آتشگاه گوشه گیری و پارسائی گزید. سرانجام او نیز جان بیزدان سپرد و روان دودل داده به مینو بهم رسید.

### ۳ - کسان داستان

چنانکه باز نموده شد، گروه‌های اصلی قهرمانان در مرو و ماه متمرکزند. شاه موبد، برادرش رامین و برادر ناتنش زرد، از گروه نخستند. مادر رامین و موبد را نام خاصی نیست و تنها در لحظه بحرانی و آب بر آتش خشم موبد ریختن، بدیدار میگردد. زرد از مادری هندو زاده است (ص ۲۰۶) و بیشتر از آنکه به شاهزاده‌ای ماند، وزیر و سپهبد موبد است و خود در پاسخ ویس میگوید: ... از کسهای شاهم [بدرگاهش زپیشان سپاهم]. به نام «سپی» زن شاه تنها یک بار در ضمن نام زنانی که به جشن خوانده شده‌اند باز میخوریم. نام پادشاه «موبد» نیز بی سابقه است، زیرا هیچ مأخذ و سندی مؤید این نکته که در مرو (۳) شاهی و پیشوایی دینی بهم آمیخته باشد، نیست و ناگزیر باید آنرا نام شخصی شاه بدانیم؛ اگرچه مردم ناخشنود ماه، چنانکه دیدیم او را موبد و دستور می خوانند. شاید این کلمه اشاره‌ای به والا نبودن خاندان و نژاد پادشاه باشد، هر چند نیاکان او از گاه آدم همواره شاه و مهتر بوده‌اند (ص ۱۲۸). شاه، شاهنشاه یعنی فرمانروای ایران و توران که

---

۱ - در نسخه چاپ ناسولیس ۸۳ سال است و در چاپ مینوی و وارد راپ ۸۱ سال.

۲ - ص ۵۰۸: بر آورده ز آتشگاه برزین؟ از بیت‌های آینده معلوم میشود که آتشگاه و دخمه هر دو را رامین بر آورده است.

[چوز آتشگاه و از دخمه بپرداخت بسیچ آن جهان بنگر که چون ساخت]

۳ - هر چند در وندی‌داد، مرو: Mourom Sûrem Ashavanem «مرو نیرومند پارسا، و در ایاتکار زریران: مرو زرتشتان خوانده شده است»

از چین تا قیروان زیر فرمان او است، خوانده شده است. در چاپ میزوی کلمه منیکان (۱) (بیای معروف یا مجهول) بدنبال نام موبدمی آید که نسبت به منیک (بیای معروف یا مجهول) است که نه در تاریخ ایران بدان بر میخوریم و نه در روایات حماسی، اما در هر صورت اشاره‌ای شایان اهمیت است و بزودی در این باب گفتگو خواهیم کرد.

درویس و رامین، نام سپه‌داران و پهلوانانی که در دربار موبد گرد آمده‌اند چنین است:

بهرام، رهام اردبیلی، کشسب دیلمی، شاپور گیلی، کشمیریل، آذین، و پرو (فرزند شهرو)، رامین برادر تنی شاه و زرد و زیرو برادر ناتنی او (ص ۲۹). پهلوانانی که پس از مرگ موبد به رامین می‌گروند اینگونه یاد شده‌اند: بهرام، رهام، کشمیر، آذین، و پرو (اسپهبد)، سام، گیلو (وزیر رامین و فرزند شهرو) (ص ۶-۴۹۵). در شاهنامه رهام پسر یکی از فرزندان گودرز است و اینکه در ویس و رامین رهام از نژاد کیان خوانده شده است، شاید اشاره‌ای به نسبت او به پهلوانان روایت کیخسرو باشد. نام کشمیریل (بکسر راء = کشمیر دلاور یا بسکون راء = دلاور کشمیر) نیز پهلوانی مینماید.

نام زنانی که در جشن موبد گرد آمده بودند نیز، هر چند در نسخه‌ها و ترجمه‌گرچی صورتهای گوناگون دارد، نامهای خاصی است (۲) از این قرار: شهرو - ماهدخت (یا شهر بانو) از ماه آباد، سرو آزاد از آذر بایگان، آبنوش از گرگان، نازدایر از دهستان، دینار گیس ازری، زرین گیس دختر خاقان (ص ۴-۲۵۲)، شیرین و پری ویس از بوم کوه (۳) (کهستان)، آب

۱ - نیاکان در چاپ ناسولیس، بیگمان اشتباه است.  
۲ - نگاه کنید به ص ۳۴ تطبیقی که ن. مار از چاپ ناسولیس با ترجمه‌گرچی کرده است.

۳ - معلوم نیست بوم کوه در اینجا همان کهستان (ماد) است یا کهستان دیگری (جنوب خراسان یا ارتفاعات مرغاب). شاید این شیرین و پری ویس دختران بزرگ شهرو باشند که موبد بدانها اشاره میکند.

[ ز تخم خویش يك دختر بمن ده  
بکام دل صنوبر با سمن به ] ص ۳۵  
هر چند شهرو دختر زادن خود را منکر است  
[ نژادم تا کنون دختر وزین پس  
اگر زایم توئی دامار من بش ] ص ۳۵

ناروآب ناهید (دخت دبیران) و گلاب و یاسمن (دخت وزیران) از اصفهان، دخت کنارنگ (۱) از ساوه، سهی زن شاه [و نازو آذرگون و گلگون] (۲). در کنارنگ عنوانی خاص خراسان است و با ساوه (در چاپ مینوی) مناسبتی ندارد. در چاپ ناسولیس ص ۳۱: «ز رسنون نامور دخت کنارنگ» آمده که خود تصحیحی لازم دارد. همچنین در چاپ مزبور میان ... دخت کنارنگ ... و ... زن شاه ... این بیت آمده است:

شکر لب نوش از بوم هماون      سمن رنگ و سمن بوی و سمن تفت  
اصالت بیت مزبور ترجمه گرجی منظومه (ص ۶) تأیید میکند. کوهستان هماون در شاهنامه، میدان چندین بیکار بزرگ میان ایرانیان و تورانیان در داستان کیخسرو است.

دومین خاندان شاهی، خاندان ماه (ماد) است. از بزرگ این دودمان «قارن» که (در آغاز داستان) در جنگ با موبد کشته میشود، نامی در میان میهمانان موبد نیست و تنها بعنوان شوی شهرو و کمی پائین تر (ص ۴۲) خسرو یاد میشود و اینچاهنوز و پرواز نسبت زشتی که موبد با او میدهد (که نژاد مادرش برتر از نژاد پدرش میباشد) دفاع نکرده است.

قارن نام خاندانی از نجبای اشکانی است که با ماد پیوستگی دارد، هر چند در دوران های متأخر (قرون نخستین اسلامی) کسان بسیاری از خاندان شاهی طبرستان، قارن نام داشتند.

شهر و زن قارن، نژاد به جیشید پادشاه پیشدادی میرساند (ص ۱۱۸)

۱ - [اینجا موردی است که نام یکایک زنان و دختران و شهری که از آنجا آمده اند، یاد میشود و بنا بر این نه دخت کنارنگ ساوه بی نام میتواند بود نه زاد بوم سهی زن شاه مجهول. ظاهر آن از این سه بیت که هر یک متمم معنی دیگری است، چنین برمی آید که زن شاه که سهی نام دارد، دختر کنارنگ ساوه (یا «رسنون» در چاپ ناسولیس) است و نازو آذرگون و گلگون نیز از همین سرزمین اند:

ز ساوه نامور دخت کنارنگ      کز و بردی بهاران خوشی و رنگ  
سهی نام و سهی بالا زن شاه      تن از نسیم و لب از نوش و رخ از ماه  
همیدون نازو آذرگون و گلگون      برخ چون برف و بروی ریخته خون]

۲ - [مینورسکی این نامهارا از قلم انداخته است.]

و شهر بانو (ملکه) و ماه دخت (شاهزاده خانم ماد) و ماه بانوان خوانده میشود. نام وی در آغاز نام زنانی است که بچشم موبد خوانده شده اند.

هنگامی که موبد بر او خشمگین میشود، میگوید که هر سی فرزند خود را از ناشایست زاده است و از میان آنان: ایزدیار، ایرانشاه، رویین، نار، آب ناز، ویس و شیرین را نام میبرد (ص ۱۷۳). در چاپ هند، در اینجا نامهای دیگری نیز هست چون: آذرباد - فرخ زاد، ویرو، بهرام، ساسان و کیلو (۱) از اینان، تنها ویرو و کیلو در داستان نقشی دارند. موبد به ویرو که جانشین قارن پدر خویش گشت، و از او بشاهی و شهزادگی نام برده میشود (ص ۹۴) (۲) میگوید: تو تا در کشور ماه هستی شیری میکنی و چون از آنجا بیرون آیی، روباه بر تو چیره میشود و آنگاه او را به گردآوری سپاه از ایران و آذربایگان و دشت گیلان، و جنگ را ساختن میخواند.

جوانترین دختر شهر ویس یا ویسه است. در نسخه ای پیام او ویسه (بفتح واو و سکون یاء vêsa) آمده است. اما آنچه مؤید تلفظ صحیح این کلمه است، قافیه شدن آن با ابلیس (۳) است (ص ۱۴۲ - ۲۲۹).

مترجم گرجی نیز او را ویس (بیاء معروف) میخواند.

نام ویس را جای دیگر در روایات پارسی نمیتوان یافت. اما ویسه نام

۱- در ترجمه گرجی (ص ۱۲۶) این نامها به: ادربد، پرخزاد، و بیرند آبنوز، ویس و شیرین تقلیل یافته است. شاید نامهایی که در چاپ هند آمده، بعد آبدان افزوده شده باشد. نام ساسان، شاید اشاره ای به ارتباط میان خاندان ماد و فارس باشد. نیز باید بیاد آورد که استخر از سرزمینهای است که ویرو از آنجاها لشکر بیاری خواست.

۲- [اگرچه شاه و شهزاده است ویرو

بجاه و پادشاهی نیست چون او (= موبد) ]

۳- [چو دایه این سخن ها گفت با ویس

بیاری آمدش با لشکر ابلیس

چو شاهنشاه دل خوش کرد با ویس

دگر ره در میان افتاد ابلیس ]

وزیر افراسیاب به توران (۱) است .

نقش پهلوانی به سرافرازان گوراب: شاپورورفیدا (۲) (در ترجمه کرجی رفدا) واگذار شده است . زن رفیدا ، « گوهر » از همدان میباشد و دخترشان گل (۳) است که رامین هنگام جدایی از ویس اورا بزنی گرفت . در چوگان بازی ، رفیدا در دسته موبدورامین بازی میکند . هم‌اورد آنان دسته و پرواست که ارغش و شروین از یاران وی‌اند و هر دسته ۲۰ تن‌اند . کلمه رفیدامعمانی است . محتمل است که آن شش مترجم که داستان را از پهلوی بفارسی گردانده‌اند آنرا بد خوانده باشند .

از بزرگان فرودست‌تر یکی بهروز پسر شیروی رازی است ، و متن هیچگونه اشاره‌ای به فرمانروایی او پیش از بر تخت نشستن رامین ندارد . در دوران پارت‌ها ، ری اقطاع مهرانی‌ها بود . از میان درباریان مرودر طی داستان باین نامها باز میخوریم : بهگو که مشاوری زبرک و فرزانه بود ، مشکین دبیر آزاده ، و آذین که نخست از آزادگان نبود و ویس اورا هنگامی که بر سالت نزد رامین به گوراب فرستاد ، آزاده خواند . اما هیچیک از این نامها اصالتی ندارد و شایان توجه نیست .

در داستان‌هایی که چنین آشکار به طبقه شاهان و شاهزادگان وابسته است ، نماینده طبقه فرودین ، دایه است که نامی جز آنکه خوزانی (ازخوزان) است

---

۱ - ویسه ( بیاء مجهول ) پدر پیران ظاهراً فرمانروای ختل بود که بعدها باختن در آمیخته و اشتباه شده است . « ویسه کرت » شهری است در ختل . اما در شاهنامه جایگاه پیران پسر ویسه ختن خوانده شده است . (مقایسه شود: مار کوارت ، ایران‌شهر ، ۲۲۷)

۲ - مقایسه شود با Rapithvâ اوستائی = نیمروز جنوب ؛ Rafehdhra - (در پهلوی رامشن Ramishn و Râmênitârih رامنیتاریه ) . ممکن است که این نام با پاره‌ای از آن به آرامی نوشته و معینش به پهلوی خوانده میشده است . فرهنک پهلوی lpyt (r. pêtâ) را بمعنی دختر و lpyâ (r. pyâ) را بمعنی پسر داده است . نگاه کنید به H.W. Bailey

۳ - نقش او در داستان همان نقشی است که ایزوت سپید دست در تریستان و ایزوت دارد (Eithé) . [ نیز نگاه کنید به صفحات ۱۸۹ - ۲۰۱ تریستان و ایزوت ترجمه د کترخانلری ]

ندارد. کارهای ناروایی که از دایه سر میزند، خاصه افسون سازیهای او بیش از آنچه مربوط به پایه و طبقه فرودین او باشد، به زاد بوم وی خوزان مربوط است. در حقیقت او در جادو گری چیره دست است و چنانکه در داستان آمده، طلسمی ساخت که از اثر آن، موبد جاودان از ویس ناکام ماند.

گذشته از پهلوانان و کسان دست دوم داستان، نامهای بسیاری در منظومه هست که فخر گرگانی آنها را از تاریخ و اساطیر ایران برداشته است (۱) (و از این میان اشاره او به آرش تیر انداز معروف شایان توجه است).

#### ۴- زمینه جغرافیائی

۱- شاهنشاهی مرو

۲- خراسان باختری (سرزمین پارت)

۳- ماد، گوراب، دیلم و باختر.

۴- نسبت های جغرافیائی.



۱- مسلم ترین امر در زمینه داستان ویس و رامین اینست که وقایع آن منحصر آدر ایران شمالی جریان می یابد. میدان وقوع حوادث از خراسان شرقی تا ماد و اگر دقیقتر بخواهم، از مرو تا همدان است (که البته بیشتر صحنه ها مربوط به مرو است).

از جنوب، جز اشارات ضمنی به فارس و شیراز و کرمان (ص ۵۷- ۲۹) (ص ۵۷- ۳۲۴). تختگاه شاه، مرو شایگان یا شاهجان است. خراسان و مرو بچندین سخن ستوده شده است و اگرچه دلدادگان هنگام ناامیدی مرو را «گنده» میخوانند، صفت اصلی آن «گزین» است و شاعر آیین و رسوم مرو را می ستاید (ص ۵۰). سرچشمه رود مرو که از دژ «اشکفت دیوان» میگردد غور (۲) خوانده شده است. شاید این شرح و توصیف اخیر، اشاره ای به مغاره های دستی متعدد حدود کوهستانی مرغاب (در: پنجده- مرو چاق Maruchâq،

---

۱- مانند هوشنگ (۱۳۰) جمشید (۵۳ - ۱۱۸ - ۴۳۸ - ۴۹۱)، ضحاک (۲۵۸ - ۴۳۰)، بیژن (۲۳۰) - خسرو نوشیروان (۱۲۹ - ۱۸۴ - ۵۰۴ - ۵۰۶) و آرش (۲۵۵ - ۲۶۶ - ۳۹۸).

۲- درست تر آن بود که از غرجستان (در مرز غور) گفته میشود.

سینگلک Singlak و جزآن (۱) باشد. این غارها را هنوز «دیو کن» می نامند. نخجیر گاه بهاری شاهنشاه در شمال باختری مرو، در ناحیه خزر [گرگان] است و گاه در لشکر کشی هابساری (ص ۲۷۳) و آمل (ص ۴۹۷) در سرزمین طبرستان می رود.

پس از مرو، اصفهان در باختر سرزمین ستوده و از بهترین اقطاع های رامین است. در جنوب، زاوول که اصلاً نام غزنه است و بعدها آنرا برای سیستان بکار برده اند، از مراکز فعالیت شاه موبد است، هر چند باجمال بدان اشاره شده است (ص ۲۷۴).

سرزمین های دیگر که شاه از شهریاران فرمانبردار آنها برای لشکر-کشی به ماه یاری می خواهد عیارتند از: طبرستان، گرگان، کهستان، خوارزم، خراسان، دهستان، سند، هند، تبت، چین، سفد، و مرز توران و ماچین (مهاچینا = چین بزرگ).

محملاً کوهستانی که در این فهرست بدان اشاره میشود، ماد نیست و ارتفاعات بالای مرغاب و هریرود میباشد. نامهای دیگر اگر چه از روی تفنن و تخیل ذکر شده، گاهی برای نتیجه کلی که میخواهیم از این بحث بگیریم، بیفایده نیست.

نکته ای که تخیل محض است (ص ۲۰۳) کردگیتی گشتن موبد در جستجوی ویس، به آباد و ویران (۲) و نکته کم مایه ترازاولی، ادعای فرمانروایی موبد بر قیروان و بربر در باختر است (ص ۵۰۶-۳۰۰-۲۰۹). ذکر قیروان (جنوب تونس که در ۶۷۰ م. / ۵۰۰ ساخته شده) در اینجا فقط بواسطه مرز اسلام بودن آن در غرب دور در زمان فخر گرانگانی است و بربر (۳)، غربی ترین نقطه ای است که جغرافی نویسان اسلامی از آن ذکر کرده اند.

۲- چیزی که تا اندازه ای در داستان بیگانه مینماید، یک رشته

---

۱- شاید اصلاً همان غارهای بودائی باشد نگاه کنید به:

De Lassoë, Talbot and W. Simpson, «Discovery on Caves on The Murghâb,» JSRA, 1888, 92-102.

۲- در ترجمه گرجی: هند، سرزمینهای ترکمان، چین، ایران و عراق آمده است.

۳- مقدمه قدیم شاهنامه، قزوینی، ص ۳۶

اصطلاحات و نامهای غیر عادی ، در بیان سرزمین اصلی پارت ( خراسان باختری ) است چون: آتش برزین ، دخت کنارنك ، خوزان (زادگاه دایه ) کشمیریل \* و سرزمین هماون \* که شایسته تأمل اند .

(۱) آتشکده مشهور برزین مهر باید همان آتش ملی اشکانیان باشد که ایزودور خارا کسی از آن نام میبرد و به ایالت استوانه (۱) مربوط است . آتشکده مزبور در ریوند و غرب نیشابور (۲) (از ساخته ها و آبادیهای ساسانیان) است . ویس در آتشکده برزین مهر بخاک سپرده شده و رامین تا پایان عمر در آنجا معتکف بوده است (ص ۵۰۸) .

(۲) در هر دو چاپ مینوی و هند ، در میان مهمانان موبد ، از « دخت کنارنگی » نام برده میشود اما این کنارنك در ساوه (چاپ مینوی) نمیتواند بود ، زیرا هرگز کنارنگی در ساوه ( که در قلمرو و تحت نفوذ ری بوده است ) نمی شناسیم (ص ۱۵۵) .

کنارنك عنوان حکام خراسان است . هنگام حمله اعراب ، کنارنگی فرمانروای نیشابور و طوس و نسا و ابیورد یعنی مرکز قلمرو پارتها بود . (بلاذری ص ۴۰۵) مار کورات (۳) حدس میزند که کنارنك عنوان فرمانروایان روزگار پیش از ساسانیان بوده است .

ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی و ابومنصور المعمری که شاهنامه منشور بکوشش ایشان فراهم شد ، هر دو خود را فرزندان کنارنك میخواندند (۴) در ویس و رامین چاپ هند (ص ۳۱) نام اقطاع کنارنك « رسنون » (۵) آمده است که هیچگونه معنی برای آن نمیتوان یافت . من آنرا به استوان (تصحیح

۱ - Astauêhê .

۲ - نگاه کنید به: Hoffmann persische Märtyrer pp. 290 و حدود العالم ص ۳۲۶ . شاید ریوند باز پسین جایگاه آتشکده بوده است .

۳ - ایران شهر ص ۵۷

۴ - مقدمه قدیم شاهنامه صفحات ۵۷ - ۵۲

۵ - [شبییه این نام ، یکی : ورسنان بالفتح ثم السكون وفتح الحین و نونان من قری سمرقند (معجم البلدان) و دیگری رسنان (بفتح راء و کسر سین) (یا بتلفظ محل: رسنون) است که نزدیک قریه دیگری بنام چهارباغ ، زیر لواسان بزرگ (درری) بر سر راه ایرا و جورد و آردینه واقع شده است . ]

میکنم و همان «استوا» میدانم که نخستین جغرافی نویسان اسلامی آنرا ناحیه قوچان (۱) (استوئنه قدیم) می خوانند .

۳) ممکن است کسی استوئنه (Astauênê) را همان شهرخوزان ، زادگاه دایه ویس بدانند که موبد و ویس هر دو از آن بیدی یاد میکنند ، و این خود معمائی است که دونونهای ازدوخاندان نژاده (ویس و رامین) بخوزان فرستاده و بدایه ای خوزانی سپرده میشوند . خوزان را نباید باخوزستان (۲) بمناسبت شباهت ظاهری کلمه و بدی آب و هوایش یکی دانست، زیرا خطاست اگر بپنداریم که شاهزاده ای را از مرو بجایگاهی بد آب و هوا به آن سرایران می فرستاده اند .

خوزان را باید جایی در نیمه راه مرو و همدان دانست که ویس و رامین در آنجا نزد دایه بسا یکدیگر آشنا شده اند ، بدین شرح : فاصله میان مرو و گوراب (یا همدان، تا آنجا که بدین بحث مربوط است) را دایه و آذین بدو هفته پیمودند (ص ۳۲۲ - ۳۸۶) . رامین و ویس نیز هنگام گریختن از مرو، ده روزه به ری رسیدند . از طرف دیگر دایه به یک هفته باجمازه از خانه خود، به مرو نزد ویس رسید (ص ۹۳) . خوزان دیگری نیز در مار بین (۳) اصفهان هست . نیز میتوان خوزان را «خوزان» شکلی از خوجان (حدود العالم برک b ۱۹) دانست که

۱ - نزهة القلوب (ص ۱۵) در سخن از خبوشان (قوچان) میگوید : در دفترهای دولتی ، نام این ناحیه «استو» نوشته شده است . جوینی ج ۲ ص ۱۳ : خبوشان استوا یا استو، که شاید بمعنی کانون، دومان (اجاق ترکی) باشد [و خوارزمشاه از آنجا روانه شد و به خبوشان استوا آمد ...]

۲ - قزوینی در آثار البلاد ص ۱۰۲ میگوید : مردمان اهواز (خوزستان) بدبخت ترین مردمانند . گونه سرخی در آنجا نمیتوان یافت ، هوایش کشنده مردم ، خاصه بیگانگان است .

۳ - یا قوت ج ۳ - ۴۹۴ ، نزهة القلوب ص ۵۰ : یکی از بزرگان خوزان (متوفی در ۱۱۳۷/ ۵۵۵۳ . در مرو می زیست . دیگر از نامداران این دیار ، امیر یار احمد خوزانی اصفهانی ملقب به نجم ثانی است که دخالت مؤثری در کارهای شاه اسمعیل دوم در مرو (در ۵۹۱۶ . - ۱۵۱۰ م) داشته و به سنگدلی و ستمگری معروف است .

امروز قوچان (۱) نامیده میشود و در بالای رود اترک (در استوئنه Astauênê) است. وجود دهکده‌هایی بنام «خوزان» در هرات و پنج ده (۲) و طایفه‌ای «خجستان»ی در بالای هریرود، این حدس را نیز ایجاد میکند که در خراسان قدیم طایفه‌ای خوز یا خوزی (بو او مجهول) میزیسته که نامش در اسامی محلی (۳) بجای مانده است.

باین نکته نیز باید توجه داشت که ویس رامین راسرزش میکند که دایه را پرستان و «غرچه» خوانده است. نسبت غرچه خاص ایران خاوری و اصلاً بمعنی کوهستانی است، و امروز ناحیه کوهستانی که مرغاب را از هریرود جدا میکند، غرچستان (۴) خوانده میشود. فرمانروایان این ناحیه در قرن سوم و چهارم هجری شار خوانده میشدند.

با این همه، غرچه در فارسی بمعنی روستائی تتراشیده و بی ادب نیز هست. دشوار اینجاست که نمیدانیم خوزان را با کدامیک از دو خوزان: اصفهان و کوهستان-های مرغاب (خاصه) تطبیق کنیم. و بهرحال این هر دو دره جور مرو-همدان واقع شده‌اند و رامین و ویس روزگار کودکی را با هم در یکی از آن دو گذرانده‌اند. اما بمناسبت دوری راه آن هر دو، درست تر آنست که این خوزان (خوزان) را قوچان (خوجان) بدانیم. و نیز اگر قبول داشته باشیم که استوئنه سرزمین اجدادی اشکانیان بوده است؛ میتوان خوزان را کوچ نشین یا مرکز طایفه‌ای خاص (و بسیار کهن) دانست که پارتی‌ها بچشم حقارت در آنان می‌نگریسته‌اند.

(۴) نام کشمیریل یا یل کشمیر بسیار بیگانه مینماید. کشمیر هر چند

---

۱ - به حاشیه مربوط به «قوچان» نگاه کنید.

۲ - بگفته یاقوت، پنجاه کثیر الخیر است.

۳ - یاقوت میگوید که: کوچ شینی از خوز (خوزستان) در ناحیه خاصی از اصفهان مسکن گزیده‌اند. اینجارا میتوان با خوزان مار بین اصفهان تطبیق کرد. اما اینکه چنین مهاجرتی بتواند پرتوی بحل و توضیح نامهایی که در خراسان شرقی است، بیندازد، محل تأمل بسیار است.

۴ - بمقاله Longworth Dames بعنوان غرچستان در دائرة المعارف اسلام نگاه کنید.

در بندهشن (۱) و شاهنامه (چندین بار) یاد شده است، از ایران زمین نیست و در این زمینه (بحث از خراسان) بکلمی بیمورد و غیر مترقب است، از اینرو من این کشمیر را با کشمیر (کاشمیر) که سرو معروف زردشت در آن بوده است تطبیق میکنم که بمسافت یکروزه راه از ترشیز (سلطان آباد) در جنوب خراسان (۲) است. فرهنگ نویسان این لغت را کشمار و کشمیر\* (بیاء مجهول) نیز نوشته اند. قدیمترین مؤلف (ثعالبی متوفی ۴۳۰ هـ.) و پس از او صاحب نزهة القلوب (۱۴۳ - ۱۲۲) آنرا کشمیر (کشمیر\* بیاء مجهول) می خوانند. این خرد اذبه (ص ۱۷) از میان شاهانی که اردشیر ساسانی بدانان لقب می بخشید، از «کشمیران شاه» نام میبرد، و چون اینگونه شاهان بیشتر کسانی هستند که در مرزها و پیرامون کشور ایران بوده اند، شاید این کشمیران (و محتملاً بیاء مجهول) شاه مربوط بناحیه ترشیز باشد. بهرحال کشمیریل در آنچه مربوط بحوادث خراسان در داستان است، جز بدینطریق قابل توجیه نیست.

(۵) هماون (Humâvan\*) که در چاپ همد (و ترجمه گرجی ص ۶) زادگاه

۱- بندهش بزرگ ج ۲ ص ۱۹۷: کشمیری اندرون؛ وج ۱ ص ۱۹۱: کشمیر در کوههای هند H.W. Bailey (مقایسه شود با حدود العالم ۲۵b). در این مورد خاص، همانندی معروفی که میان سفالهای ماقبل تاریخ آنو (Anau ترکستان امروز) و شوش خوزستان است، هیچگونه اعتباری ندارد.

۲- شاید کشمیر (بفتح میم) اصلاً نام همان سرو بوده است. بگفته شاهنامه سرو کشمیر را گشتاسب بر در آتشکده برزین در ریوند کاشت. ثعالبی در ثمار القلوب Cambridge Or. 828, fol 825 گوید: بشتاسب شاه آنرا به کشمیر (بیاء مجهول) در روستاق بست (پشت\*) نیشابور کاشت. در تاریخ بیهق (تهران ۱۳۱۷ ش ص ۲۸۱) چنین آمده است: زردشت ... فرمود ... تادو درخت سرو بگشتند یکی در دیه طریث (ترشیز) یکی در دیه فریومند. « نزهة القلوب (ص ۱۲۲ - ۱۴۳) از دوسرو کهن نام میبرد: یکی به بلخ و دیگری به کشمیر (نسخه بدل. کشمیر بیاء مجهول) که جاماسب وزیر گشتاسب آنرا کاشت. این کشر وقتی جای مهمی بوده و برجی بلند داشته که با احتمال متعلق به قرن هفتم هجری بوده است، اما از تاریخ کهن آن اطلاعی در دست نیست.

Diez. Churasanische Baudenkmäler, 1918, P. 46.

یکی از بانوان در جشن موبد، خوانده شده، بسیار عجیب است. زیرا نام گوهی است که در جنگ دوم ایران و توران در داستان کیخسرو و رزمگاه بوده است، و احتمال اینکه میدان کشمکش میان اشکانیان و ترکان از آن آسیای مرکزی واقع شده باشد، نیست. سپاه ایران، بسر کردگی طوس و گودرز بر لشکر تورانیان بسالاری کاموس کشانی تاختند و نبرد در کنار رودخانه ای که فردوسی آنرا شهدمی نامد، واقع شد. مار کوارت (وهروت Vehrot صفحات ۶۷-۶۸) شهید را به سند ✱ تصحیح کرده است ( Tac . Ann . II, 10 Sindes )؛ یا قوت ج ۳ ص ۱۶۷). این رود ظاهراً با قسمت سفلی هریرود تطبیق میکند که در روزگار آن کهن در مردابهای جنگلی میان سرخس و ایبورد میریخته است. پس از آنکه ایرانیان در نخستین نبرد با تورانیان، جنگ را باختند بر کوه هماون رفتند و تورانیان هماون را در حصار گرفتند. هماون تنها با یکی از قتل شرقی رشته کوههای شمال خراسان (کپه داغ) قابل تطبیق است.

در جریان نخستین دو جنگ ایران و توران در عهد کیخسرو، سرحد میان دو کشور مسلمانها هریرود بوده است و من نظر بوضع رودخانه شهید و کوه هماون بر آنم که هماون همان کوه خونونت Xvanvant (در تیر پشت) (۱) است که تیر آرش (erexsha) که مانگیر در آنجا فرود آمد و مرز ایران و توران تعیین گردید. این تیر اندازی برای تعیین سرحد نهائی میان ایران و توران انجام گرفت و بمناسبت وضع رودخانه شهید و کوه هماون هنر نمائی آرش را باید در اینجا دانست. اتحاد کلمه هماون ✱ و خونونت با وجود اشکالات تلفظی که غالباً در نامهای جغرافیائی وجود دارد، بسیار محتمل می نماید و چون مرز ایران رو به جیحون پیش میرفته، در توجیه و تأویل جغرافیائی داستان طبعاً باید به اوضاع موجود و گاهی به حدس و ادعا توسل جست. برای پایان دادن به توجیه کلمه هماون، اشاره فخر گرانگانی را به تیر اندازی آرش (۲)

۱ - شکفت است که هر تسفلد، خونونت را در مغرب میان همدان و

زاگرس میداند (Mitt, aus Iran, II, 2, pp. 83-4)

۲ - چنین مینماید که مانگیر اوستائی ارخش erexsha با کوی ارشن (طبری: اش الجبار) خلط شده باشد. در باره شکل تازه فارسی نام آرش به: مار کورات مجله ZDMG ص ۶۳۴ نگاه کنید.

نیز باید بیاد بیاوریم که میگوید :  
اگر خوانند آرش را کمانگیر که از ساری به مرو انداخت يك تیر (۱)  
اگر این نکته در متن پهلوان داستان بوده، نشانه گیری بجانب  
رودخانه مرغاب شده است ، اما تیر برودهای گوزگانان و مخصوصاً به جیحون  
که محل وقوع داستان در زمان ساسانیان (۲) می باشد نرسیده است. (به حدود -  
العالم ص ۲ - ۳۳۰ نگاه کنید.)

اگرچه وجود این پنج کلمه مربوط بخراسان که توجیه آنها گذشت،  
در داستان ویس و رامین خالی از ابهامی نیست ، پر بیراه هم نیست و چنین  
مینماید که مربوط به بقایای روایات محلی نیمه فراموشی باشد که هنوز مورد  
قبول عامه بوده، و حاکی از کهن ترین خاطراتی است که زمینه داستان را  
تشکیل میداده است .

۳ - دومین محور منظومه ، همدان تختگاه ماد در باختر ایران است.  
ری از شهرهای تابع کشور ماه است. دامنه قلمرو همدان از فهرست نام  
دوستانی که ویرو هنگام خطر از آنان باری خواست ، آشکار میشود. یاران  
وی از آذربایکان ، ری ، گیلان ، خوزستان ، کهستان ، استخر و اصفهان  
و پاره ای نیز از دیلم آمدند (ص ۸ - ۵۷) .

ذکر استخر جالب و اشاره ای به روابط میان ماه و فارس است، همچنین  
به ارتباط نهاوند و دینور (در مغرب همدان) با کشور ماه مکرر اشاره  
شده است .

گوراب (در ترجمه گرجی: گرب ، بفتح گاف و راء) که در داستان مقام  
ممتازی دارد ، سرزمین کوچکی است که مطلقاً تابع ماه است. سران گوراب ،  
شاهزاده نیستند و از آنان بنام «سرافرازان» یاد شده است که از آن میان، رفیدا  
پیوستگی های نزدیک با همدان دارد ، و پایه این دوستی و پیوستگی گوراب  
با کشور ماه ، از فهرست نام میهمانانی که گل ، بانوی گوراب ، آنها را بچشن  
عروسی خود خوانده است ، پدیدار میگردد. اینان از : گرگان ، ری ، قم ،  
اصفهان ، خوزستان ، کهستان (شاید ماد ۱) و همدان می آیند. برادر گل  
«پهلوان» آذربایکانست .

- 
- ۱ - فقط ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان خود چنین بیانی دارد.  
۲ - [چنین مینماید که کلمه ساسانیان! سهواً القلم نویسنده بجای کیانیان باشد.]

وضع گوراب روشن و در جنوب همدان است. هنگامی که موبد به ماه لشکر کشید، و برو سپاهیان خود را در دشت نهاوند گرد آورد (ص ۵۸) اما بعد ناگزیر شد آنها را به دینور بر شاهراه بین النهرین به خراسان (که موبد در آنجا شکست یافت) بجانب شمال بکشاند. (ص ۶۵-۱۹۵).

موبد پس از شکست، راه خراسان (بجانب شمال) در پیش گرفت. اما دوباره (بجانب جنوب شرقی) بر راه اصفهان (رو به نهاوند؟) باز پس آمد و چون ویرو سرگرم جنگ بادیلمیان بود، به گوراب جایگماه (۱) و پس شتافت. از این توصیف، جای تردید نمی ماند که گوراب همان جوراب است که جغرافی نویسان عرب، آنرا در ملتقای راه های نهاوند و همدان به کرج (بر ۱۴ فرسنگی شرق نهاوند و ۱۲ فرسنگی جنوب همدان) (نگاه کنید: قدامه، ۱۹۹۹)، ذکر کرده اند، هم اکنون نیز در جوراب (گوراب) (۲)، همان موقعیت را (جنوب دولت آباد ملایر) دارد.

ریشه کلمه گوراب (چنانکه در ترجمه گرجی آمده) روشن نیست و فرهنگها گوراب و گورابه را بمعانی: گنبدی که بر سر گورها سازند، شوره-زار، میدان اسب دوانی و جوراب (آنچه پیاکنند) آورده اند.

این احتمال هست که دو کلمه مختلف گور و گر، در این بند، بسا یکدیگر خلط شده باشد (۳). و چنین مینماید که گورابه در شاهنامه (ج ۱، ۲۸۸ چاپ بروخیم) بجای «قریه، حومه» (۴) [در سیستان] آمده باشد. درج ۱، ۲۶۷ شاهنامه آمده است که: زال برای پدرش در گورابه دخمه ای

۱- اینکه موبد ویس را از گوراب برد، معنیش این نیست که اینجا خانه و مقر اصلی ویس بوده، بلکه بمناسبت جنگ و آشفتهگی اوضاع، جایگاه موقتی و پناهگاه وی بوده است.

۲- در ۱۹۰۵ که از همدان به بروجرود میرفتم، از اینجا گذشتم و بگفته Gazetteer of Persia, 1905, II, 270 چند خرابه و دژ کهنه در گوراب هست. شاگرد سابق من R. Savory بمن مینویسند (همدان ۱/۲۵/۱۹۴۶) که: دژویران گوراب بر پشته ای در شمال قریه، هنوز برپا و مشخص است.

۳- W. Henning این احتمال را که گوراب ریشه آرامی داشته باشد، (گور = قبر) تأیید میکند.

ساخت. بنام گوراب در گیلان (۱) فراوان برمیخوریم. شاید این کلمه (اصلاً خاص مزارهای متبرک بوده است، اما اکنون این گورا بهادهکنده‌هایی است که بازارهای فروش در آنجا تشکیل میشود. جوراب یا گوراب یا جوراب (بو او مجهول) در جنوب همدان و مرکز ایران، جدا و پرت افتاده است. اما دشوار میتوان از شباهت نام گورابه (در شاهنامه) با گورابه‌های گیلان، نتیجه‌ای بدست آورد.

وضع خاص دیلم (کوهستانهای گیلان) در ویس و رامین بسیار روشن است. در جنگ باموبد، دیلمیان بیاری و یرو می‌آیند، اما بلافاصله پس از آن، شاه دیلم (ص ۶۶) از پشت سر و یرو را تهدید میکند و نیروهای خود را به طارم می‌آورد. نام دیلم در میان سرزمینهایی که رامین هنگام مرزبانی یافتن از جانب موبد آنها را گتود، دیده نمیشود (ص ۳۱۶). اما وقتی که گنجینه موبد را از مرو بر می‌گیرد، از راه قزوین به دیلمان میرود که جایی استوار است (ص ۴۹۴) و دیلمیان که شیفته بزرگی و بخشش او میشوند بیاریش بر می‌خیزند. توصیفی که از دیلمیان میشود، بسیار زنده و جاندار است و از مشهودات (۲) شخصی فخرگر گانی میتواند بود.

در قرن دهم میلادی (سوم هجری) مرزبانان کوهستانهای شمالی در ایران، همان نقشی را داشتند که مردمان شمال اروپا، در این سرزمین بازی میکردند.

فخرگر گانی این داستان را زمانی گفته است که فرمانروایان بویی آخرین روزهای قدرت خود را در بغداد و فارس می‌گذراندند. و شاید فخر

---

۱- در رشت: گوراب سر، گوراب جیر، لچه گوراب، احمد گوراب گوراب سر [در دهستان کوچصفهان]، گوراب پس، گوراب نصیر، کهنه گوراب، ختمه گوراب [باز کیا گوراب بر سر راه لاهیجان به رشت؛ شیشه گوراب جزو دهستان خشک بیجار؛ گوراب ورزل، و گوراب جر] این اطلاعات را دوست دانشمند آقای منوچهر ستوده داده‌اند.]] نگاه کنید به:

Melgunov, O. Yuzhnom Berege, 1869, pp. 226, 237, 239

۲- درست نظیر آنچه در این باب در حدود العالم ص ۳۰۶ و مقدسی ص ۳۶۸ آمده است. نگاه کنید به.

Minorsky, La Domination des Daïlamites, Paris, 1932.

گرگانی برای خوشایند مخدوم سلجوقی خویش ، اشاره به ویرانی جهان از دست دیلمیان ستمکاره (۱) میکند. از طرف دیگر میگوید که از گاه آدم تا کنون این کشور همچنان دوشیزه مانده و هیچ پادشاهی بر آن دست نیافته است (ص ۴۹۵). با اینهمه معروف است که کیوس بن قباد یکی از شاهزادگان ساسانی ، وقتی در این سرزمین مستقر شده است ، و همچنین ، بازمانده لشکریان بهرام چوبین ، بسرکردگی خواهرش گردیده به اسیلوم [ظاهر آسالم کنونی] رفتند . (Nöldeke, Geschichte d. Perser, p. 479)

این نکته ممکن است در ارتباط دیلم با سرگذشت زندگی رامین ، تأثیر کرده باشد.

بزرگان مرو نه تنها در ماه ، بلکه در دورترین جاها بر تر و بزرگتر از دیگرانند . موبد از همدان آهنگ رفتن به موقان ( کورسقلی ، در داخل حدوداران) میکند ، اما رامین میخواند بداند انجا لشکر بکشد (ص ۱۶۲-۳) . موبد بعد ها به روم لشکر میکشد (ص ۲۲۹) . اما چنین مینماید که تنها در ارمنستان کروفری کرده باشد (ص ۲۵۳) . رامین در شقل سپهبدی ماه ، بخوزستان و بغداد میرود (ص ۳۱۶) و دشمنان شاه رادر موصل و شام وارمن (اران) از میان برمیدارد و سرانجام جانشین موبد در سرزمین پهنآوری از چین تا بربر میشود (ص ۵۰۴) . در اواخر عمر ، خاور و سفد و خوارزم و چغان را به يك پسر ، و باختر و شام و مصر و قیروان را به پسر دیگرش میدهد ، اما اقطاع خاص ویس آذربایگان و اران و ارمنستان است .

۴- هر چند ، گاه در اسامی جغرافیایی ویس و رامین ابهامهایی دیده میشود ، روی هم رفته چهار چوبه جغرافیایی آن استوار است (۲) و در آن جای بحث نیست و از نوع پاره سنگ و وزن شعر نمیباشد . اسامی اصلی محققاً مر بوط به متن پهلوی داستان است و شاعر از پیش خود آنها را نیاورده است . اشارات متعدد جغرافیایی نیز بصورت صفت و نسبت در داستان پراکنده است که از اینجهت که گرگانی همه آنها را درست و بیجا بکار برده ، شکفت آور می باشد و از آنجمله است :

تیر افکن ابخاز (ص ۳۱۷) خوبان خلیخ (ترکی : قراق) (ص ۷۹) ، نکار

۱- اما هیچگونه اشاره ای به خرابیهای طغرل در اطراف اصفهان ندارد.

۲- فلاکه بیزبایو مطلب اشاره کرده است

قندهار (ص ۴۰۷) ( شاهنامه : لغت قندهار جلد ۳ ، ۱۰۸۶ چاپ بروخیم ) ،  
 قبله چین (ص ۳۲۸) ، گاو کیلی (ص ۲۹۴) ، گوزن رود بار (ص ۳۲) ، فیل تخارا ،  
 جراره اهواز (ص ۳۱۷) ، قفل الانی (ص ۲۷۴) : ( که شاید اشاره به کارچلنگران  
 زره گران داغستان باشد ) ، کلیدرومی (ص ۲۷۴) ( مقایسه شود با شاهنامه : بند  
 رومی ج ۳ ، ۱۰۸۹ ) ، پولادهند (ص ۲۷۴) و پرندندی (ص ۲۹۴) ، منسوج  
 روم رشترو چین (ص ۳۱۰) ، دیبای ششتر (ص ۳۲۵) ، حریر استرآباد (حریر  
 استرآبادی) (ص ۴۰) ، عودقماری (ص ۲۲) عودسمندور (سامودرا-۳۴۶) ،  
 مشک خرخیز (قرقیز) و تبت (ص ۳۲۵) ، کافور پنچور (فنبور) (ص ۴۰۴)  
 و گلنار بر (۳۱۸) و جز اینها. فخر گرگانی تنها از یک جهت تحت تأثیر تخیل  
 خود قرار گرفته است . بزعم او ( ص ۵۰۵ ) یکی از شهرهایی که رامین  
 بر آورد ، اهواز است که در دفترها «رام شهر» خوانده میشود .

[یکی از شهرها اهواز ماندست کش او آنگاه شهر رام خواندست  
 کنونش گرچه هم اهواز خوانند بدفتر «رام شهرش» نام دانند ]  
 در حقیقت نام قدیم اهواز: هرمز اردشیر (هورموشیر Hurmushir) \*  
 بوده که میگویند اردشیر ساسانی آنرا ساخته است (تاریخ طبری چاپ نلد که  
 ص ۱۹) و بیشتر این احتمال میرود که رام شهر بجای رام هرمز (رامیز) \* که در  
 شصت میلی مشرق اهواز است ، آمده باشد. اما این شهر اخیر نیز ، هم به اردشیر  
 و هم به نواده اش هرمز بن شاپور نسبت داده شده است .  
 (طبری نلد که ص ۴۶ ، حمزه اصفهانی ص ۴۶ و مار کورات شهرستانهای  
 ایران بند ۳۶ و ص ۹۶)

## ۵ - تشکیلات حکومت

از متن ویس و رامین پاره ای مطالب مربوط به تشکیلات حکومت  
 نیز میتوان استنباط کرد .  
 بایتخت مرو ، صراحة مرکز شاهنشاهی و داخل حدودی دانسته شده  
 است که در روشن کردن آن کوشیده ایم (۱) ، موبد شاهنشاهی (شهریاری) است  
 که همه شاهان فرمانبردار وی اند (ص ۲۸) . قلمرو شاهنشاهی او در شمال شرقی  
 ایران گسترده است و گرداگرد آنرا حلقه ای از اقطاعات امرای زیر دست

۱ - نقطه ضعف نویسنده گان اسلامی اینست که موبد را منتسب به سلسله  
 پادشاهان بزرگ دیگر میکنند. [۹]

فرا گرفته است ( طبرستان ، گرگان ، دهستان ، خوارزم و جز آنها ). اما از لحاظ سیاسی ، فرمانروائی او تا کشور ماه ، و آنسو تر تا اران و ارمنستان بسط داده شده است و حتی به دریای روم و شمال افریقانیز میرسد .

درست است که ماد کشور خود مختاری است ، اما موبد بدان لشکر کشی میکند ، یا هر وقت بخواهد بدانجا میرود . چنگ میان مرو و ماد ، نبرد میان یک فرمانروای بزرگ و یکی از امرای جزء و فرمانبردار بوده است ، چنانکه زرد به موبد خبر می آورد که ویروس سر کشی دارد و خود را شاه می خواند . شگفت اینجاست که رامین جوان برادر و فرزند شاه (۱) ، اما شاه و خداوند ماد قلمداد شده است (۲) .

از این اشاره برمی آید که ماد به اقطاع ویژه شاهزاده جوانی از خاندان شاهی مرو اختصاص داشته ، همچنانکه آذربایجان در زمان فاجار به مقرر ولایت - عهد بوده است .

رامین ، سپهبد و مرزبان خراسان خوانده شده است (ص ۲۱۲) ، اما هنگامی که از شاه موبد می خواهد که او را به ماه آباد بفرستد ، از وی درخواست میکند که او را به شغل سپهبدی باین کشور بفرستد - و موبد نیز این خواهش (۳) او را برمی آورد . سخن شهر و به ویس که : پدرت خسرو (۴) است (ص ۴۲) و گفتار دایه که : ویرو را شاه و شاهزاده خوانده ، نباید مارا گمراه سازد . ظاهراً ، شاه

---

۱ - هوشمندی یادآوری کرد که شاید این نکته اشاره ای به ختوکدس (از دواج با محارم باشد) امامن تردید دارم [تردید بیجا] که از این اشاره که باید آنرا نوعی مجاز دانست ، چنان نتیجه دوری مستفاد گردد [خاصه با این تصریح که چند بیت پیش از آن آمده .

گرامی داردت (موبد) چون جان و دیده وزین دیگر برادر برگزیده هم او بانو بود هم تو سپهبد شما را چون پدر آزاده موبد [

۲ - [هم از خوبی هم از کشور خدایی سزا بر وی دو گونه پادشاهی برادر بود موبد را و فرزند ولیکن ماه را شاه و خداوند [

۳ - چندی پیش از آنکه رامین بسپهبدی به ماه برود ، شهر و (و شاید ویرو) را در مرو می بینیم (ص ۲۶۵ ، ۲۷۱) که شاید نشانه پدید آمدن تغییری در حکومت باشد .

۴ - ترا خسرو پدر با نوت مادر ندانم در خورت شوئی بکشور [

وشاهزاده ، نشانهٔ احترام و نمایندهٔ برجستگی و اهمیت و یرو از طرف مادر بوده است .

پدرش «قارن» گرد (۱) خوانده شده (ص ۶۲) که عنوان پهلوانانی است که در خدمت پادشاهی هستند . بنا بر این ، چنین مینماید که قارن و یرو امرای جزئی بودند که از مرو اقطاع و دستور می گرفتند . (شاید تا هنگام بلوغ رامین) . عنوان شوی شهر و (۲) (ص ۵۲ برای قارن ) شاید بمناسبت بزرگزادگی این بانو باشد که از نژاد جمشید است .

اگر و یرو اصلاً با همدان ارتباطی نداشته ، با احتمال بسیار ، نامی که بر خود نهاده (روحاً) و سبب ناخشنودی در بار مر و شده ، عنوان فرمانروایان قدیم محلی بوده است . روحاً محققاً مجال و نادرست است و شاید اصل کلمه را بتوان روجا (۳) دانست که معنی نزدیک به Serenissimus (عنوان اشخاص بزرگ و مهم در پاره‌ای از کشورهای اروپا- و نیز مقایسه شود با روخش Ruxsh شکوه و درخشندگی ، روشن دارد . بد بختانه از عنوان قدیم فرمانروایان ماد (۴) در متون ذکری نیست و از لهجه های قدیم این محل جز اطلاعات مبهمی نداریم . هر چند امرای ماه فرمانبردار مرو بودند ، این امر خدشه ای بر قدرت و فرمانروایی آنان بر امرای زیر دستشان وارد نمی سازد . بزرگان گوراب نیز چنین حالی دارند ( رفیدا و شاپور ) .

آذربایگان جامی است که و یرو از آنجا کسان خود را به یاری میخواند (ص ۵۷) و نیز میدانیم که فرمانروای آذربایجان برادر گل بانوی گوراب بود (ص ۳۲۰) .

اصطلاحات اداری و حکومتی که در منظومه آمده ، اینهاست :

- ۱- [گرامی باب ویسه گرد قارن بزاری کشته شد بردست دشمن]
- ۲- [بیوم ماه وی (= زرد) را نیست دشمن که یار دشمنانی کرد با من (= موبد) نه قارن کرد یارد ، شوی شهر و نه آن مهتر پسر کش نام و یرو]
- ۳- هنینگ این کلمه را Wrjâ (توانا) خوانده است .
- ۴- هنگام حملهٔ اعراب ، فرمانروای همدان خسرو شنوم بود [جزء دوم آن Xshnaoma اوستائی = خشنودی] اما ظاهراً این عنوانی افتخاری بود که شاه بدو بخشیده بود .

(یوستی صفحات ۱۳۹ و ۳۱۴ ؛ مار کوارت ، ایران شهر ص ۷۱ - ۷۳)

دستور-معادل وزیردوره اسلامی، که زرد برادر موبد این سمت را داشت .

سپهبد - فرمانده کل که نخست برای زرد و سپس برای رامین در خراسان و ماه بکار برده میشود؛ و ویرو نیز پس از شهر یاری یافتن رامین بدان لقب خوانده شده است .

از نامهای درجات پائین لشکری: (ص ۱۹۵ - ۵۰۴) سروران و کهبندان را بیاد باید آورد که شاید افسران و مأموران پرداخت باشند (مقایسه شود با جهپند معرب همین کلمه = صراف و زرسنج).

مرزبان - (رامین در خراسان و ماه ص ۳۱۶ و برادر گل در آذر بایگان

ص ۳۲۰)

پهلوان - (رامین در دربار موبد ص ۳۱۶ و برادر گل در آذر بایگان).  
(در اینجا نباید بمعنی دیگر این کلمه یعنی دلار که در شاهنامه فراوان می آید توجه داشت.) هر چند بسیار محتمل است که اصلا این نام با نجبای خانواده های پارسی مانند قارن، سورن و اسپهبد (به کریستنسن، شاهنشاهی ساسانی ص ۲۳ نگاه کنید.) بی ارتباط نباشد.

سرهنگ سرای - (در ترجمه گرجی: مسخورت ارخوتسی Masxurt

Uxutsesi) شیرو برادر دیگر ویس.

کنارنگ - پدر یکی از مهربان در دربار موبد (که چنانکه گذشت به نگهبانان مرزهای خراسان: طوس و جزآن، گفته میشود.) کنارنگ در شاهنامه جدا جدا برای طوس و مرو آورده شده است .

رویهمرفته، داستان نمایشی از يك شهر یاری بزرگ شرقی است که کاملاً مرکزیت نیافته است - در پیرامون هسته و اساس شاهنشاهی (مرو)، سرزمین های امرای جزء واقع شده است که استقلالشان به نسبت دوری از مرکز شاهنشاهی، افزایش می یابد و فرمانروایان آنها با بانوانشان برای اظهار فرمانبرداری و بندگی بنزد شاه میروند. در میان این بزرگان و شاهان، نمایندگان دودمانهای کهن نیز دیده میشوند (شهر، رهام) که فرمان واقطاع میگیرند و بدینگونه نموداری از طرز حکومت و فرمانروایی هستند .

کارها در شاهنشاهی موبد بآرامی جریان ندارد. سپاهیان که موبد بر آنها

فرمانروایی دارد، ازوی بسبب بدخویی ناخشنودند (۱) (ص ۴۹۶) و یکی از شرایط مساعدی که دایه نیراک باز را به کشیدن نقشه طغیان رامین نسبت به موبد دلیر کرد و برانگیخت، همین ناخشنودی امرای جزء از موبد بود (ص ۴۸۱).

به درجات دینی (موبد، دستور) بندرت در متن بر میخوریم (ص ۱۹۵) و معمولاً در منظومه‌ای عاشقانه جای بسیاری برای امور دینی نمی‌ماند.

اما تنها یک عبارت در ص ۴۴ (۲) بسیارشایان توجه است، آنجا که شهر و خود، ویس و ویرو فرزندان خویش را دست بدست می‌دهد و میگوید:

بنامه مهر موبد هم نباید  
گواتان بس بود دادار داور  
گوا گر کس نباشد نیز شاید  
سروش و مهر ز ماه و چرخ و اختر

و این نکته، بیگمان دلالت و اشاره بزمانی پیش از تشکیلات منظم و نیرومند طبقه روحانیان، یعنی دوره (۳) پیش از ساسانیان است.

اینک نتایجی که از این مطالعه بدست می‌آید:

- ۱- زمینه جغرافیائی منظومه مربوط به دوره اشکانی است.
- ۲- سرزمین پارتها و مرو.
- ۳- شاخه گودرز - بیژن.
- ۴- مرو در دوره ساسانی.
- ۵- موبد منیکان.
- ۶- قارن مادی و زنش شهر و.

---

۱- [کجا او پادشاهی بود بدخو وزین بدتر شهان را نیست آهو

سپاه من همه با من بکینند  
بشاهی پاک رامین را گزینند]

۲- به اشارات ضمنی دیگر مانند: یزدان جهان، دین پاکان ص ۲۱۰؛ اهریمن ص ۱۹۳؛ آتشکده برزین و دخمه (ص ۵۰۸)؛ سوگند بروان پاک نیاکان [ = فرورتنی ها ] (ص ۲۱۰)؛ خورش دادن به آتش (ص ۱۹۵) و دیوان که با صفات: تبه کار، سستیبه، ستیز کار و زشت یاد شده اند، نیز بر میخوریم (ص ۱۵۰- ۴۰۷- ۴۱۲).

۳- مقان، در حقیقت مقام و تشکیلات استوار و نیرومندی (آنچه تا آنکه در دوره ساسانیان داشتند) در زمان اشکانیان نداشتند. Gutshmid در Geschi. Irans, 58.



۱) اگر فخر گرگانی ویس و رامین را بیست سالی دیرتر و پس از شکست امپراطور بیزانس (بیزانتس) در دشت ملازگرد بدست البارسلان گفته بود، ممکن بود تصور کنیم که داستان بمنظور تئامب و همداستانی با بختیاری و پیروزی وی گفته شده است .

اما هم جزئیات و نکات کهنه داستان و هم تاریخ روشن بنظم آمدن آن، شکی در اینکجه کجا باید زمینه داستان را جستجو کنیم، نمیگذارد (۱). در حقیقت، اوضاع کلی و خاصه جغرافیایی، آنچه تا آنکه در ویس و رامین توصیف شده، با هیچیک از ادوار تاریخ چند هزار ساله ایران جز دوره حکومت پارتها هنگام فرمانروایی سلسله اشکانی، سازگار نیست .

این شاهان از خاندان « پرنه » طایفه ای از صحرا نشینان «دهه» (بفتح دال و هاء) که در دشت های جنوب شرقی خزر می زیستند، برخاسته بودند . نام دهه در اسم ناحیه «دهستان» (۲) (سرزمین قوم دهه) زنده و نمودار است .

اشکانیان نخست در حاشیه شمالی خراسان قیام کردند و سپس در طول شاهراهی که خراسان را به ماد و دورتر از آن به بین النهرین مربوط میسازد، پراکنده شدند . در جنوب ایران، بازماندگان گمنامی از هخامنشیان (۳) بعنوان شاهان جزه و دست نشاندۀ در زیر زمین های محلی (فرتاکره Fartakara) می زیستند .

در سده نخستین میلادی، یک خانواده پارتی بنام مهرا، سکه هارا از سیستان بیرون راند و بعدها بنام «پلهو» در هندوستان رخنه کرد . در ارمنستان یک سلسله پارتی از ۵۱-۴۳۰ میلادی فرمانروایی می کرد . و وضع خود را تازمان ساسانیان همچنان حفظ کرد . اما پیش از ۵۱ میلادی

۱- همچنین، غیر محتمل است که تنها خاطره لشکر کشی های سامانیان (در جنگ ابوعلی چغانی (۳۳۳ هـ) و مسعود غزنوی (فتح همدان در ۴۲۰ هـ) فخر گرگانی را به گفتن داستان برانگیخته باشد .

۲- ناحیه ای در اترک سفلی که از سر زمین های تابع موبد نام برده شده است (صفحات ۳۱، ۵۷). سرزمین اصلی دهه تا آنسو و شرق تچن (Ochos) گسترده است .

نیز شاهزادگان پارتی گاهگاہ به تخت و تاج ارمنستان رسیده‌اند. (۱)  
 در مغرب، پارت‌ها پیوسته با سلوکی‌ها و رومیان در زد و خورد بودند  
 و در ۴۰۰ سال پیش از میلاد بیت المقدس را گرفتند. راه مشهور ابریشم،  
 که چین را به دریای مدیترانه می‌پیوست، از میان قلمرو پارت‌ها می‌گذشت.  
 ایران مرکزی تحت اشغال قبیله‌ای خاندانهای بزرگ پارتی مانند  
 کارین (قارن)، قهران و سورن بود. اصطلاح ملوک طوائف در عربی برای  
 نمایاندن و بیان همین نوع حکومت‌های قبیله‌ای پارتی‌ها بکار می‌رود.  
 همه این خصوصیات کلی در ویس و رامین منعکس است و حتی شرحی که  
 راجع به قلمرو شاهنشاهی موبد در چین و هند میدهد، و رفتن او بتفرج بسه  
 زاول (که کم و بیش با سیستان تطبیق می‌کند)، لشکر کشی وی به ایران (۲) و  
 ارمنستان، جنگ با قیصر روم و وسعت یافتن دامنه فرمانروایی او تا موصل  
 و شام، ساخته تخیل محض (۳) شاعر نیست و با احتمال بسیار، انعکاسی از  
 وضع دوره اشکانی است.

(۲) در این مورد، باید از توصیفی که ایزدور خارا کسی از سرزمین  
 اصلی پارت‌ها در کتاب خود (مؤلف در سالهای نخستین میلادی) کرده است،  
 کمک بگیریم: «پشت کبیسنه (قومس) (۴) و هیرکانیا (۵) (گرگان)  
 استوئنه (۶) واقع شده است (۶۰ شوئنی (۷) = فرسخ) ... و شهر اسک (۸)  
 که دو آن اشک (Arsaces) نخست خود را شاه خواند و یک آتش جاودانی

۱- Khalatyantz, Ocherk istorii Armenii, Moscow, 1910, فصلهای ۱۲، ۱۳.

۲- حتی در قرن هفتم میلادی یک سلسه مسیحی از اعیان مهران که گفته میشود  
 از نواد ساسانیان اند برادران حکومت میکرد، اگر چه مهران اصلا  
 خانواده‌ای پارتی و از «ری» بود.

۳- آنچه را باید از جنس تخیل محض شاعر دانست، تنها قیروان است

۴- Comisênê

۵- Hyrcania

۶- Astauênê

۷- Schoeni

۸- Asaak

در آنجا نگاه داشته شده است آنسو تر این ناحیه پارتینه (۱) (پارتیا) به ۲۵ فرسخ است که ذر آن دره‌ای است، و شهر پرتو - نسا (۲) در شش فرسخی است؛ در اینجا گورهای شاهان است... پس از آن شهر گتر (۳) در شش فرسخی است. آنگاه شهر سیروک (۴) (سرخس) است در پنج فرسخی... دورتر آپتورکتیکنه (۵) (ابورد) است در بیست و هفت فرسخی - آنگاه شهر رگو (۶) ... آنسو تر مرگیانا (۷) در سی فرسخی است. اینجا انتیوکیا (۸) است که خوش آب و هوا دارد و دیگر هیچ قریه‌ای نیست. اگر تصحیحی که ما از نامهای استون (Astun = Astauênê) و خوزان و همان کرده‌ایم قابل قبول باشد، جمع شدن آنها با آتش برزین - مهر و کشمیر و دهستان، بوضوح و آشکارا، پارتی‌ها را بذهن می‌آورد. برجسته تر و بارزتر از هر چیز، سکوتی است که در سراسر استان راجع به فارس سرزمین و مهد هخامنشیان و ساسانیان هست، و البته چنین غفلت و فراموشی در فرمانفرمایی جانشینان اشکانیان [= ساسانیان] باور کردنی نیست.

از تورانیان و ترکان نیز در این منظومه ذکر می‌نماید. تنها یکی از بانوان دربار موبد، دختر خاقان است که او هم نامی پارسی (زرین گیس) دارد. لغت خاقان برای مقایسه و تطبیق تاریخی بسیار مبهم است، خاصه اگر بخواهیم آنرا بزمانهای قدیم برگردانیم (۹).  
انتخاب مرو بعنوان پایتخت موبد نیز امری غیر مترقب است، زیرا این شهر کهن، با اطلاعات کمی که درباره‌ی زاد بوم اشکانیان داریم، چندان

۱ - Parthyênê

۲ - Parthau-Nîsa

۳ - Gathar

۴ - Sirôc

۵ - Apauarktîkênê

۶ - Ragau

۷ - Margiana

۸ - Antiochia

۹ - از لغات ترکی تنها «چاکر» را در متن دیده‌ام.

مهم نمی نماید . با اینهمه مرو از حدود قلمرو پارتها بیرون نیست، اما بلافاصله پس از مرگیانا جاده‌ای که ایزودور خاراکسی آنرا توصیف کرده است ، سمت جنوب Artia (هرات) می پیچد. درحقیقت، بدون اشغال واقعی مرو (۱)، حوزه رود تاجن (= پائین هریرود Ochos) و گورهای شاهان و شهر تاریخی اسک و آتشکده، از هیچگونه امنیتی در برابر قبایل گردنکش و طاغی دشت‌ها برخوردار نبود. بنا به گفته پلین ، اسیران رومی را که بازماندگان شکست کراسوس (درنهم ژوئن سال ۵۳ میلادی) بودند، ارد اشکانی ، در مرو ساکن کرد (۲). اگر شرح و تفسیر تاریخی ما راجع به سلسله موبد درست باشد، وضع مرو بعنوان محیط داستان ، کاملاً موجه می‌نماید .

(۳) تعیین دقیق اینکه ویس ورامین بچه زمانی مربوط است ، امری دشوار است. اشکانیان در حدود ۵ قرن (از ۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی) بر ایران فرمانروایی کردند . جانشینان آنها یعنی ساسانیان ، بیش از آنچه عباسیان با امویان کردند ، در از میان بردن خاطره و تاریخ آنان کوشیدند .

صفت ممیزیک منظومه عاشقانه با ستایش پهلوانان و پهلوان دوستی (در شاهنامه) مابین است، و داستان در جریان نقل از پهلوی به فارسی (چنانکه فخر گرگانی در مقدمه بدان اشاره میکند) و تهنید و تنقیح، بسیاری از اختصاصات خود را از دست داده و دگرگونی‌های فراوان در آن راه یافته است .

با اینهمه ، چنین می‌نماید که داستان مربوط به شاخه حکمروایان پارتی باشد که گودرز دوم (۳۹ - ۵۱ میلادی) آنرا بنیاد گذارد.

از دوره پرتاشوب زندگی وی بطور کلی و از طریق مورخان رومی (تاسیتوس) آگاهی داریم . گودرز پسر گیو (کوترزس گئوپوتروس Gotarzes Geopothros) چنانکه خود در کتیبه بیستون خویشتن را بدین نام خوانده (هیرگانی (۳) (گرگانی) دانسته شده است . ویرا پدر خوانده اش

---

۱- مرودر شصت و هشت فرسخی (درحقیقت در حدود ۲۲۰ میل از نسا) .

۲- بحاشیه ۱ ص ۵۵ نگاه کنید.

۳- معنی این کلمه از لحاظ نژاد شناسی روشن نیست . در حدود العالم \*

آرتابانوس (اردوان) دوم (۱) (۱۲-۳۸ میلادی)؛ که خودش تنها از طرف مادر اشکانی بود، پذیرفته بود. اردوان و گودرز هر دو از پهلوانان نام‌آور اشکانی در برابر شاهان مغرب در مساد و بین‌النهرین و حتی روم بودند.

از وقایع برجسته عهد گودرز، شکستی است که به مهردادس رقیب خود وارد آورد. گوترزس در ۱۰۱ میلادی در گذشت و پس از وی گرگان، شاهنشاهی مستقلی شد و یک قرن دیگر همچنان دارای استقلال بود و حتی سفرائی نیز بروم گسیل داشت. از تاریخ این قوم اطلاع درستی در دست نیست، جز اینکه کرمان (Caramania) را نیز در جنوب بقلمرو خود پیوسته است.

مرو که در دورترین نقطه خاوری سرزمین پارتی‌ها است، بایست در پیرامون حوزه و قلمرو هیرکانیا واقع شده باشد. از دوران اشکانیان، خاطره‌های درهم و آشفته‌ای در ایران بجای مانده است. اما همین داستانهای تاریک و شجره‌های خانوادگی مبهم که ممکن است پاره‌ای از حقایق بسیار مهم محلی را در برداشته باشد، در تعیین جایی برای ویس و رامین در روایات ایرانی، بسیار گرانبها است (۲).

یکی از کاملترین شجره‌های نسب اشکانیان در طبری ج ۱ ص ۲۱۰ (۳)،

﴿ص ۱۳ ترجمه﴾ بنوعی زبان خاص (لوتره) در گرگان اشارت رفته است، و در قرن نهم هجری فضل‌الله حروفی کتاب خود را بلهجه محلی نوشته است. شاید تشریح و توضیح آینده، پیوستگی گودرز را با ناحیه نسا- مرو روشن سازد.

۱- [بیگمان در این مورد نویسنده را اشتباهی دست داده، چه اردوان دوم (اشک هشتم) از ۱۲۷ تا ۱۲۴ ق. م. سلطنت کرده است و سالهای ۱۲-۳۸ و بقولی ۱۷-۴۲ م. دوران سلطنت اردوان سوم (اشک هیجدهم) است. مینورسکی خود نیز در حاشیه میگوید که: [مار کوارت ویرا اردوان سوم میدانند. ZDMG, 1895, p64 و N. C. Debevoise در: تاریخ سیاسی پارتیا، ۱۹۳۸، صفحات ۱۵۲ و ۱۶۶.

۲- بلد که (Pers. Studien, II, 31) عقیده دارد که شجره نسب که مورخان اسلامی از اشکانیان میدهند، مربوط بشاخه دیگری است که پس از سقوط دولت اشکانی می‌زیسته‌اند.

۳- مقایسه شود با حمزه اصفهانی (سنی ملوک الارض) صفحات: ۱۴، ۲۸، ۳۶، ۴۱-۴؛ مسعودی (مروج...) ج ۲ ص ۱۳۶؛ بیرونی (آثار الباقیه) \*

بدین شرح آمده است :

- ۱- اققور (Pacorus) بن بلاش بن سابور بن اشکان بن اش الجبار (کوی ارشن) بن سیاوش بن کیکاوس
- ۲- سابور بن اققور (معاصر عیسی مسیح)
- ۳- جوذر بن سابور بن اققور
- ۴- ابزان (بیژن) بن بلاش بن سابور
- ۵- جوذر بن ابزان بن بلاش
- ۶- نرسی بن ابزان
- ۷- الهرمزان بن بلاش
- ۸- الفیروزان بن الهرمزان بن بلاش
- ۹- کسری بن الفیروزان
- ۱۰- اردوان (آرتابانوس) بن بلاش

در شاهنامه از اشکانیان تنها هشت نام ذکر شده است و فردوسی در ضمن آن میگوید که :

از ایشان جز از نام نشنیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

بدینگونه :

اشک پسر قباد - شاپور (از اعقاب خسرو) - گودرز اشکانی - بیژن کیانی - نرسی - هرمز بزرگ - آرش یعنی کوی ارشن (۱) و بهرام اردوان. نلد که نخستین کسی بود که توجه و اشاره‌ی زیرکانه‌ای به اشکانیان کرد. وی چنین اندیشید که وجود نامهای گودرز و گیو (ویو) و بیژن (۲) که در شجره -

---

☆ ص ۱۶-۱۱۳. منابع متأخر ایرانی در Gutschmid-Mühlau کاملاً تحلیل شده است. ZDMG, 1861, «Zur Geschichte der Arsaciden», pp. 664-48 = Gutschmid, Kleine Schriften III, 5-42. ۱- که با آرش کمانگیر خلط شده است. مقایسه شود: مارکوارت, ZDMG, 1895, p. 634.

۲ - ظاهر آ ترتیب: گیو - گودرز - بیژن است. گودرز خود را گئو پوتروس (پسر گیو) میخواند، اما هر تسفلد (Arch. Mitt., iv/2, P. 60) گیو را نام خانوادگی گرفته است نه نام شخصی. بیژن، در طبری ج ۱- ۷۱۰؛ مسعودی؛

نامه اشکانیان و داستان پهلوانان کیخسرو هر دو آمده است (در شاهنامه)، نباید تصادف و اتفاق باشد. عقیده او این بود که با احتمال، بتحریریک خاندانهای نجیبای پارتی که در خدمت ساسانیان بودند، کارهای نیاکان آنها بزمانهای افسانه‌ای کیخسرو کیانی منعکس شده و باروایات عهد این پادشاه که دارای صفات ممتاز و برجسته اردوان دوم (۱) بود، در آمیخته است. یکی از پهلوانان کیخسرو (پدر گیو) از دلیران تمام عیار است که ظاهر آچهره‌ای از گوترزس گتو پوتروس

☆ ج ۲ - ۱۳۶ و حمزه اصفهانی ص ۱۴، پسر گودرز دوم دانسته شده است.

مارکوارت در داستان: سن توماس حواری در هند، شاه مزدای را همان گودرز دانسته و فرزندش ویزن (Ouazanes) را با بیژن، وزن بیژن (Mnesrasa) را با Maneshak = Manezha تطبیق کرده است.

Die Chronologie d. Alttürk Inschr. 1898, P.68

و ایرانشهر ص ۷۲ و ۷۴.

La Vallée Poussin, l'Inde aux Temps des Mauryas, pp 276-280.

متوجه این اتحاد نشده است (مارکوارت ایرانشهر، ۷۴: (Veh - Zan = Eugenios.

Nöldeke, persich. Studien, II 29-34 in Sitz Wiener-Akademie, 162 Band, 1892; idem, Das iranische Nationalepos, §8; Marquart, ZDMG 1895, PP. 634 - 644; idem, Eranshahr, 72-4; Christensen, Les Kyanides, 1932, pp. 59, 127-9; Marquart, « Iberer und Hyrkanier » in Caucasia, 9, 1931, PP. 78-113; Sir J. C. Coyajee « The House of Gotarzes: a Chapter of Parthian history in The Shâhnâmeh » in JASB, 1932, XXVIII, No. 207-224; Herzfeld, Sakastan, Arch-Mitt, iv/2, 1932, 46-116.

در کتیبه بیستون (۱) است. در شجره نامه فردوسی از اشکانیان ( شاهنامه چاپ بروخیم ج ۷) بیژن از نژاد کیان دانسته شده است و نامش پس از گودرز آمده، در صورتیکه در داستان کیخسرو، بیژن عاشق منیژه شاهدخت تورانی، پسر گیو گودرز (۲) است.

نام دو تن از پسران او (= بیژن) شیرویه و اردشیر در شاهنامه ( ج ۵ ص ۱۴۸۹) (۳) یاد شده است، و فردوسی خود درباره سر نوشت زندگی آنها چیزی نمیگوید. لیکن در شاهنامه دقیقی (ج ۵-۱۵۲۳) (۴) این دو فرزندان گشتاسب اند و با راجاسب بچنگ می بردازند و کشته میشوند. اما اتحاد این دو با پسران گودرز، غیر ممکن نیست.

(۴) پیش از آنکه بتحقیق درباره نکات اختصاصی ویس و رامین بپردازیم، باید ببینیم آیا در تاریخ مرو، چیزی میتوانیم یافت که به خاندان موبد پرتوی بیندازد.

در حماسه های ایران و شاهنامه، مرو هیچگونه مقام و اهمیتی ندارد (۵).

۱ - کردهای کلهر خود را از اعقاب گودرز پسر گیو می دانند. « در زمان کیانیان گیو حکمران بابل بود... پسرش رهام بفرمان بهمن به بیت المقدس و مصر لشکر کشید... مورخان او را با بخت النصر (نبوکدنزر) یکی میدانند.» (شرفنامه چاپ Zernov - V ص ۳۱۷). این بیان بر اساس گفته حمزه اصفهانی (ص ۲۶) است: بخت النصر پسر ویو (بیاء مجهول = گیو) پسر گودرز.. ۲ - در شاهنامه، گودرز خویش فربرز (= پسر کیکاوس) است. از جانب دیگر، پسر گیو دختر رستم را بزنی گرفت و از آن دو، بیژن بزاد. اما همه این نسبتها مبنی بر تخیل است و اساسی ندارد.

۳ - ] نبیره سر افزاز گیو دلیر	جهانگیر شیرویه و اردشیر
دوشیر گرانمایه بیژن نژاد	دوگردسرافراز و دوپاکزاد
۴ - ] پیامد نخست آن سواره ژبر	پس شهریار جهان اردشیر
.....	.....
بیامد پس آزاده شیروچو گرد	دلش گشت پر خون و رخساره زرد

۵ - هر چند که در اوستا، مرگیانا (مورورو Mouru) در شمار بهترین سرزمینهای اهورامزدا ذکر شده است. گریستنن، نخستین فصل و نیداد، ۱۹۳۳ ص ۱۴.

تنها يك بار در پادشاهی کیمانیان، که کیمکاس به چهار نقطه خراسان لشکر می‌کشد، ذکری از مرو به میان آمده است. مرو از بناهای اسکندر (۱) دانسته شده و در زمان ساسانیان، شهری مرزی در برابر مهاجمان شرقی بوده است. همچنین پناهگاه بهرام چوبین است (۲). تنها هنگام کشته شدن یزدگرد سوم (۵۳۱). مطابق ۶۵۱ م.) کم و بیش اطلاعی درباره مرو داریم. حکمران این شهر در این زمان ماهوی سوری (۳) بود و عنوان او را باختلاف: مرزبان (طبری ج ۱- ۲۸۷۳، بلاذری ج ۱، ۱۶- ۳۱۵)، دهقان (طبری ج ۱- ۲۸۷۶)، کنارنک (شاهنامه ج ۹- ۲۹۸۳ غیر از کنارنک طوس) ذکر کرده‌اند. یکی از منابع طبری نام و نسب او را چنین آورده است: ماهویه بن مافاه بن فیند (۴). منابع دیگر ویراماهوی ابراز

- ۱ - مار کوارت، شهرستانهای ایران بند ۱۲ و ص ۴۵ - مقایسه شود با تاریخ طبیعی بلین ج ۶ ص ۴۶ (چاپ Detlefsen ۱۹۰۴ ص ۱۳۷):  
 «in qua Alexander Alexandriam Condiderat; qua diruta a barbaris Antiochus Seleuci filius eodem loco restituit Syrianam interfluente Margo qui coriratur in Zothale (var. Zothalac). Is maluerat illam Antiochiam appellare. in hanc Orodes Romanus Crassiana clade captos deduxit.»  
 «مرگینه: در آنجا اسکندر شهر اسکندریه را بنا نهاد که بر برها آنرا خراب کردند. آنتیوخوس پسر سلوسی (Ahtiochus Seleuci filius) در همین نقطه سیریان را ساخت، جایی که رودخانه مرو از آن میگذرد و به زتال Zotal می‌ریزد. آنتیوخوس دوست داشت آنرا انطاکیه بنامد... ارد پس از شکست دادن کراسوس اسرای رومی را باین شهر آورد.»
- ۲ - (بهرام چوبین) تاریخ طبری نلد که - ص ۱۷ و  
 Nama - Wolff, Glossar zu Ferdosis Shah ذیل لغت «مرو».
- ۳ - نلد که تمایلی داشت که او را ماهوی سورن بداند و بدین ترتیب ماهوی را با خاندان بزرگ پارتی که سسکستان اقطاعشان بود، مرتبط سازد. در خانواده حکمرانان غور و غزنه به کلمه سوری بعنوان نام شخصی برمیخوریم. نگاه کنید به طبقات ناصری ترجمه Raverty ص ۳۱۶ و ۴۳۸.
- ۴ - نخستین بار مار کوارت نام پدر او را به: مافناه (Mâpanâh) و نام نیایش \*

(شکل دیگر آن، بران) و حتی ابو ابراز میدانند و گویند ابراز نام پسرش بوده که نماینده پدر در مرو بوده است.

نامهای پدر و نیای ماهو آنچه‌آنکه در طبری آمده، «احتمال چوپان زادگی» (۱) وی را چنانکه فردوسی آورده است، ضعیف میکنند.

نکته‌ای که شایسته دقت فراوان است، نسب اشکانیان در آن بخش از تاریخ طبری است که نلد که چاپ کرده است. وی باز نموده که نامی که در نسخه‌ها: ایران - ایران آمده، تحریفی از شکل بیژن / ویزن (بیاء مجهول) در نسخه‌های دیگر است و آنرا به ابراز \* تصحیح کرده است. درست نظیر همین خلط حروف در داستان ماهوی نیز دیده میشود. اما در این مورد (طبری ج ۱ - ۲۷۸۹) ناشر دیگری بران - برار - ابرار را تصور اینکه ریشه‌اش براز (گراز) است، به ابراز \* تصحیح کرده که غیر محتمل تر است و با گفته ابن - خردادبه (۲) مبیانت دارد. در فهرست شاهان که اردشیر ساسانی آنها را شاه میخواند، ابن خردادبه نخست مرو شاه را ذکر میکند (ص ۱۷) و سپس (ص ۳۷) می‌افزاید که لقب او ماهویه بوده است، در صورتیکه عنوان شاهان نسا، ایران (۳)

---

\* رابه ماه ناهید Mâhnahid تصحیح کرد. هنینک واژه خوارزمی: فیند «کشاورز، دهقان» را در این مورد یادآوری میکنند که اتفاقاً با فیند (فیند) بی‌مناسبت نمی‌نماید (نگاه کنید به مار کوارت، زابل ص ۲۸۹).

۱ - [کنارک مرو است ماهوی نیز ابالشکر و پیل و هر گونه چیز کجا پیشکار شبانان ماست بر آورده دشتبانان ماست و رابر کشیدم که گوینده بود همان رزم را نیز جوینده بود اگر چند بی‌مایه و بی‌تن است بر آورده بارگاه من است]

۲ - نوشته‌ها در نسخ: مؤید اتحاد این اسم با گرازه ( = ورازک، بندهش بزرگ ۱۹۷ - ۲ : برازد کوشش کرتار . Bairazd i Koshishn Kartâr) که فردوسی (شاهنامه ج ۳ - ۷۸۷) او را «سرتخمه کیوگان» میخواند، و شهرستانهای ایران ویرا بنیادگذار تیسفون می‌شمارد، نیست.

۳ - [ابن خردادبه (ص ۳۹) در این مورد چنین آورده است: لقب ملک نشابور کنار، لقب ملک نسا ابراز (ونه ایران) و لقب ملک غرستان براز بنده است].

بود. دخویه این کلمه را در طبری به ابراز تصحیح کرده در صورتیکه به احتمال همان ایزان تحریفی از نام بیژن (۱) است.

نسا در قلب پارتینه قدیم واقع شده و اگر فرمانروایی بیژن نسام در آن بیابیم، نکته جالبی است. ممکن است کسی به این خرداذه خرده بگیرد که در مورد ماهویه و ابراز یا ایزان در داستان یزدگرد سوم، فقط اسامی شخصی را ذکر میکند و عنوان و شرح آنها را نیاورده است، اما در طبری (ج ۱ - ۲۸۷۷) هم ماهویه «براز دهقان مرو» (= ایزان دهقان مرو) و در ج ۱، ۲۸۸۸: مرزبان مرو - (نسخه بدل: نزار، ایران) خوانده شده است. مگر اینکه در هر دو مورد ناگزیر شویم آنرا ابو ابران بیژن بخوانیم، و گرنه باید بپذیریم که ابران (ایزان) عنوان و لقبی محلی در مرو - نسا، و باشکل نام بیژن در فهرست اسامی اشکانی، همانند بوده است.

در حقیقت، حکمرانان مرو - نسا تا ۶۵۱ میلادی عنوانی معادل و مشابه بیژن داشته‌اند و نکته جالبی است اگر بتوانیم در میان آنها جانشینان شاخه گودرزبان را که خود وقتی رشته جانشینی مستقیم اشکانیان را گسیختند، بیابیم. پاره‌ای از توضیحات و علل غدر و ناسپاسی ماهویه را به شاهنشاه خود، در آگاهی وی از نیاکان و تبار خویش باید جستجو کرد. «چوپان زاده» فردوسی را نیز در مورد ماهوی، باید اشاره‌ای به عادت بیابانگردی و چادرنشینی نیاکان او دانست.

۵) پس از تحقیقی که در باره روایات اشکانی و تاریخ مرو کردیم، برای تأیید نظر خویش که داستان مربوط به خاندان گودرز - بیژن است، دوباره توجه خود را به اشارات و شواهد داخلی ویس و رامین باز میگردانیم. در ویس و رامین چاپ مینوی، نام موبد شاه مرو، دوبار با نام خاندانش: منیکان (منیک - ان بیژن) آمده است. با اطلاعاتی که تا کنون داریم، از این نام چیزی دستگیرمان نمیشود، مگر اینکه منیک را شکلی از منیوه (۲) زن بیژن بدانیم. هر چند انتساب بمادر غیر عادی مینماید، در ویس و رامین نمونه آن در «ویروی

---

۱ - ممکن است آنرا ایزان Ezân; Izân نیز خواند. مقایسه شود با:

Henning, Ein manich. Bet-und Beichtbuch, 56.

۲ - یشت ۵ فقره ۳۴ Arenavâk، فارسی نوین: ارنواز، مقایسه شود با،

پهلوی: کنیک (دختر)، فارسی نوین: کنیز.

شهر و وجود دارد. بکار رفتن نام مادر را ناگزیر برای لزوم بازشناختن فرزندی که از یک مادر نیستند، بسایددانست، و در مرز توران، نام دختر افراسیاب بایدا همیت فراوان یافته و مرسوم و معمول گشته باشد.

بیژن (۱) خود یکی از معروفترین پهلوانان ملی روایات ایرانی است. فردوسی در آغاز داستان بیژن و منیژه میگوید که: در شبی تاریک که او را خواب نمی برده بت مهر باناش، از دفتر پهلوانی داستانی بر او خوانده و وی آنرا بنظم کشیده است. این، اشاره ای است بر اینکه داستان مزبور روایت خاصی داشته است. از نمونه پهلوانان سیستان، ممکن است چنین اندیشید که در باره اعقاب و فرزندان پهلوانی چون بیژن (۲) نیز داستانهایی رایج و شایع بوده است، و عاده در حماسه ها

۱- سهولت نقل نام بیژن، خود تو جیبی برای اشتباه بزرگ شاهنامه است، آنجا که سر کرده ترکان را که به یزدگرد سوم حمله میکنند، بیژن طرخان خوانده است. ماهویه او را گفت که کین نیاکان بیاد آرد و باشاهنشاه ساسانی بچنگ بر خیزد.

نژادش ز طرخان و بیژن بنام	[یکی پهلوان بود گسترده کام
در آن مرز چندیش پیوند بود	نشستش بشهر سمرقند بود
از او نزد بیژن یکی نامه شد	چو ماهوی بدبخت خود کامه شد
یکی رزم پیش آمدت سودمند	که ای پهلوان زاده بی گزند
بدین تخمه بر داد بیداد کن	ز کین نیاکان بدل یاد کن
ابا تاج و گاهست و با افسرست	که شاه جهان با سپاه ایدر است
همان گنج و چتر و سپاهش تراست	گر آیی، سرو تاج و گاهش تراست

در اینجا «بیژن» بجای نيزك طرخان (Nizhu = Nizhuk) نی چو،

به طبری ج ۱ - ص ۱۷۸۷ و بلاذری ص ۴۲۰ نگاه کنید) اشتباه فاحشی است.  
۲- نزهة القلوب: ص ۸۰، اوجان را در آذربایجان بیژن بن گیو بن گذرز ساخت؛ ص ۱۴۴ جنابد (از کوهستان خراسان) ساخته یکی از فرزندان گودرز است؛ ص ۹۱ همشهره (نزدیک مغان) جای نشست فرهاد بن گودرز بوده است. سلسله چلاوی مازندران، ظاهر آعقاب بیژن (پسر گیو و دختر رستم) اند و نامهایی چون افراسیاب و لهراسب دارند (ظفر نامه ج ۲ ص ۵۸۴). رخوت Raxvat (قندهار) راهام پسر گودرز بنیاد افکند (مار کوارت، شهرستانهای ایران بنده ۳۵).



حالات و سرگذشت‌های داستانی پدری (بیژن) ممکن است در سرگذشت نوادگانش راه یافته و تأثیر کرده باشد. مشکل، توجیه و تفسیر نام پادشاه مرو است که ارتباط و بستگی با اصطلاحات زردشتی دارد. پیش از این، اشاراتی به اختصاصات روحانی مرو کردیم. در صفحات ۱۹۵ - ۴۰۱ ویس و رامین، بیرون دروازه مرو آتشگاهی از ساخته‌های جمشید است که آتشگاه خورشید نام دارد. از طرف دیگر، ویس نزدیک آتشگاه بخاک سپرده شده و رامین آخرین روزهای خود را نزدیک دخمه ویس گذرانیده است. آتشکده مهر برزین (خورشید بلند، والا) در ریوند (راوین) در مغرب نشابور واقع بوده است. بدلائل متقن باید بپذیریم که این آتشگاه با آنچه ابزودور خاراکسی از آن نام میبرد و میگوید که در نزدیکی میهن قدیم اشکانیان شهر اسک (۱) (اسک) است، بی ارتباطی نیست. در ویس و رامین از دو آتشکده سخن رفته است یکی خورشید (مهر) در مرو، و دیگری برزین (بی هیچ توضیح). اگر موبد با پارتینه و سرزمین اصلی اشکانیان پیوندی داشته است، باید چنین پنداشت که آتش مقدس خانوادگی در تحت حمایت و سرپرستی او، و «موبد» عنوان افتخاری وی، بمناسبت این اختیار و افتخار خاص، بوده است. اشاراتی که در کتاب به «اصفهان» هست نیز سودمند است. در طبری ج ۱ - ۶۱۳ گودرز پس از پیروزی یافتن بر ترکان، سمت بزرگ فرماندار می یابد و گرگان و اصفهان و ارتفاعات آن باقطاع اوداده میشود. همچنین در شاهنامه ج ۱ - ۳۷۷ گودرز صاحب اصفهان میگردد (۲)؛ ج ۳ - ۷۴۹ خراسان ری، قم و اصفهان را دارا میشود (۳)؛ ج ۵ - ۱۲۶۶ اصفهان بوی بخشیده میشود (۴)؛ ج ۵ - ۱۴۳۰ (۵) کیخسرو بسدرخواست گیو قم و

۱- Hoffmann, Pers. Märtyrer, pp. 290-2; «اسک نوعی ارتباط

تاریخی و بیوستگی نژادی با آتشکده برزین مهر داشت.»

۲ و ۳ و ۴ و ۵ -

وراکاه و فرمان آن مرز داد...	[پس آنکه سپاهان بگودرز داد
خراسان وری و قم و اصفهان...	نیشند منشور بر پرنیان
کلاه بزرگی و تخت مهان...	بگودرز داد آن زمان اصفهان
نهاد بزرگان و جای مهان	بفرمود عهد قم و اصفهان
یکی نامه از پادشا بر حریر	نوشته زمشک وز عنبر دبیر
بر آن شاه بس آفرین کرد یاد	یکی مهر زرین بر او بر نهاد
دل بدسگالش پراز درد باد...	که یزدان ز گودرز خشنود باد

اصفهان (۱) را بدو میدهد .

اگر بیاد بیاوریم که هیرکانیا موقعیت مهمی در قلمرو گوترزس گئوبوتروس داشته و یا خود میهن و خانه او بوده است، میتوانیم برای برخی اشاراتی که در ویس و رامین به گرگان شده است، اهمیتی قائل شویم. لشکر-کشی موبد بجانب روم برای جنگ با قیصر از راه گرگان بوده است. نام رهام اردبیلی از پهلوانان موبد، که از نژاد کیان خوانده شده، یادآور رهام پسر گودرز در داستان کیخسرو است .

بجرات و اطمینان خاطر، از تجزیه و تحلیل زمینه منظومه فراتر نمیتوان رفت، زیرا کوششهای مصنفان متأخر ایرانی در تطبیق قهرمانان داستان بایک پادشاه معین اشکانی بیهوده بوده است، چه اطلاعات آنها در باب اشکانیان کمتر از آن چیزی بوده است که ما امروز داریم. از این گذشته موبد در داستان، خود پادشاهی بزرگ است و تابع هیچ پادشاه یا فرمانروای دیگر نیست .

۶) درباره دومین مرکز داستان، کشور ماه اطلاعات روشنتری ذکر میتوان کرد. نام قارن شایان توجه است. طبری ج ۱ ص ۶۸۳ میگوید که در زمان پادشاهی بشتاسب (گشتاسب) کیانی هفت سرور بزرگ پدید آمدند و چهار تا از آنها بر شمرده میشوند: بهکابیند (شاید نهایت) در دهستان (۲) در سرزمین گرگان، قارن الفهلوی (= پهلوان) در ماه نپاوند، سورن الفهلوی در سجستان و اسفندیار الفهلوی در ری.

۱- چنین مینماید که خواجه گرگانی که اصلاً از نیشابور است از ویس و رامین بی اطلاع است، تنها میدانند که در کشور (ظاهراً اصفهان) داستان زبانزدهم است. اما شاعر در این باب همه چیز میدانند (ص ۲۶). این اختلافهای محلی از نظر شهرت و شیوع داستان قابل تأمل است:

۲- نگاه کنید به: ابن اسفندیار ترجمه ا. گت. برون ص ۱۰۶، نپابده صولیه در گرگان در زمان بنی امیه. این نپابدان متأخر از نژاد ترک و از قبیله صول (شاید چور؟) بودند. این بیان مخالف تصحیح مارکوارت:

Nuhakân-bed «شاهزاده و فرمانروای الانها» است نگاه کنید به:

Iberer und Hyrkanier, Caucasia, 8, 1931, 98.

دینوری درص ۹۹ از «قارن الجبلی النهاوندی» ای نام میبرد که فرمانروای خراسان و قومس و گرگان در زمان انوشیروان بوده است. نسبت دوم قارن مخصوصاً قابل ملاحظه است، زیرا انها و نددرویس و رامین سرزمینی است که ویرو لشکریان خود را پیش از آنکه باموبد بچنگ پردازد، در آنجا گرد آورد.

بیشتر گفتیم که در منظومه گرگانی اشارات مرموزی به دماوند هست. اولین نسبتی که دینوری به قارن میدهد (جبلی) ممکن است سر رشته ای برای توضیح آنها بدست دهد. شاید مراد از این اشارات، جایگاه و میهن دوم قارن بیان در نواحی البرز باشد. شکفت اینک نامهای یاران ویرو در چوگانی که با موبد باخت (ارغش و شروین) یادآور شاهزادگان ایالات شمالی (نواحی خزر) است.

کوه قارن در طبرستان درست نزدیک کوه شروین (۱) واقع شده است. در سال ۵۰۰ میلادی فرمانروای اشکانی بین النهرین کارنس Carenis (قارن) که بابکر [اکبر] ادسای (Abkar of Edessa) و ایزاتس [عزت] آدیابنی (آشور - Izates of Adiabênê) از مهردادس Meherdates نامزد پادشاهی اشکانی از جانب رومیان حمایت میکرد (۲) در جایی از

---

۱ - نگاه کنید به: یوستی، نامنامه ایرانی ذیل: قارن - ارغش - شروین. در عهدهای نخستین اسلامی در کوه قارن، سلسله ای فرمانروایی میکردند که گفته اند از اعقاب قارن بن سوخرا بودند که انوشیروان آنها را در طبرستان مستقر ساخته بود.

آخرین فرمانروای ایشان مازیار در ۲۱۴ هـ کشته شد. نگاه کنید به مقاله مینورسکی در دائرة المعارف اسلامی، از طرف دیگر باید بخاطر آورد که ضحاک سازنده شهر قومس (دامغان) دانسته شده است (مارکوارت، شهرستانهای ایران، بند ۱۸).

۲ - با اینهمه، نسابه ها گودرز را با خانواده قارن مرتبط دانسته اند. ضمناً قارن فرزند کاوه آهنگر در داستان ضحاک و فریدون است. ظاهراً باید کاوه تحریف گشته کیانیان در درفش کیانیان باشد، یعنی بجای درفش کیانیان، درفش کاویان (منسوب بکاوه) در اذهان راه یافته باشد. نگاه کنید به: کریستنسن، کیانیان، صفحات ۴۳، ۱۲۸.



باید جستجو کنیم. از طرفی محیط فعالیت و پادشاهی جمشید فارس بوده است و این نکته ممکن است توجیهی برای آن بیت در چاپ نا سولیس (ص ۱۷۱) باشد که از چاپ مینوی ص ۱۷۳ افتاده، و در آن یکی از فرزندان شهرو، ساسان نامیده شده است. هم آنچه در داستان درباره شاهان مرو آمده است و هم بیت الحاقی، میتواند دلیلی بر تحریر شدن اصل داستان در زمان ساسانیان باشد. (۱)

(۷) اکنون پایان این بحث آمده ایم. پیش از ما حمدالله مستوفی دریافت کرده بود که داستان مربوط به زمان بیژن بن گودرز (۲) است، اما کوشش ما این بوده است که:

۱ - باز نماییم که دو گودرز داریم، که یکی حقیقی و پارتی، و دیگری افسانه‌ای و مربوط به روایات داستان کیخسرو است.

۲ - روایات فرمانروایان مرو را روشن سازیم.

۳ - همه اشاراتی را که درباره زمینه پارتی (اشکانی) در ویس و رامین هست، تجزیه و تحلیل کنیم. اینک خلاصه این بحث:

الف - داستان ویس و رامین چنانکه در زمینه جغرافیایی آن باز نموده شد، متعلق بدوره اشکانی است.

ب - محتمل است که داستان نقل وقایع و سرگذشت‌های تیره‌ای از شاخه‌ای که گودرز تأسیس کرده است باشد، که غیر مستقیم بخانواده اصلی اشکانی ارتباط یافته است.

ج - نسبت پدري شاه مرو موبدمنیکان، ممکن است این باشد که وی از بیژن گودرزی و زرش منیره است.

د - خاندان ماه، که ویس بدان منسوب است، خاندان قارنی‌ها، یکی از هفت خانواده اشرافی دوره اشکانیان است.

ه - هر گونه بحث و تطبیق بیشتری که در این باب بشود، گستاخانه و بی نتیجه است؛ زیرا ماخذ پهلوی شاعر بر طبق معمول حماسه، ترتیب وقایع و ارتباط قهرمانان و اشخاص را بهم زده و دگرگون کرده است.

---

۱ - با اینهمه استخر ضمن نام متحدان و مرو آمده است (ص ۸ - ۵۷). نام ساسان در سلسله سکاهای Saka قندهار (حدود ۲-۴۸) که مؤسس آن گوندفار (Gundfarr) بود، دیده میشود: (Herzfeld, Arch. Mitt. II/2, 105).

۲ - و نه بیژن بن گیو بن گودرز.

تذکره دولتشاه ( چاپ برون صفحات ۶۰ - ۱۳۰ ) که مندرجاتش معمولاً غیر موثق است، ویس و رامین را به نظامی عروضی و نظامی گنجوی هر دو نسبت داده ، و حاجی خلیفه ( ج ۵ ر ۴۶۸ ) اشتباه بزرگ تری کرده است . اما همه این شبیهات را [ مرحوم ] محمد قزوینی ناشر فاضل چهار مقاله رد کرده است ( ص ۱۸ این چاپ ) . حاجی خلیفه میگوید که ویس و رامین را محمود بن عثمان معروف بلامعی ( متوفی در ۵۹۳۸ هـ ) بفرمان سلطان سلیمان ، بترکی ترجمه کرد . کلام حاجی خلیفه در این مورد بد تلفیق شده و ممکن است موهم این عقیده گردد که موارد اختلافی که در ترجمه لامعی با ویس و رامین هست ، انعکاسی از مأخذی قدیمتر از مأخذ فخر گر گانی باشد . اما چنین نیست . لامعی منظومه تازه ای پرداخته که در آن ، بعضی از حوادث و صحنه ها را از ویس و رامین اقتباس کرده است ؛ و نه تنها وزن داستان لامعی با منظومه فخر گر گانی یکی است ، برخی از ابیات نیز درست ترجمه شهرهای وی میباشد . از آن جمله توصیفی است که شاه گرگان از شهر و می کنند ، ( چاپ گیب ص ۲ - ۱۳۱ ) که مطابق با گفتگوی موبد و شهر و ( جاب مینوی ص ۳ - ۳۲ ) است :

نسیمندن خجیل باد بهاری      صچندن منکسر عود قوم -  
 کراولسک بگه دلدارای دل افروز      شبم قدر اوله روزم عید نوروز

که در چاپ ویس و رامین ( ص ۳ - ۳۲ ) چنین است :

هم از رویش خجیل باد بهاری      هم از مویش خجیل عود قماری  
 اگر باروی تو باشم شب و روز      شب من روز باشد روز نوروز  
 در باب موضوع منظومه لامعی ، تنها میتوانم خلاصه آنرا از روی

Hammer, Gesch. d. osmanischen Dichtkunst, 1837, II, 63-89. که در Hop. چاپ گیب. ج ۳ صفحات ۳۶۰، ۳۵۷ باختصار آمده است بدهم (۱) : « شهر و زن منقاد شاه مرو، زیبایی دخترش و یسه را نزد شاه

۱ - هامر، خود نیز مرتکب اشتباهات تازه ای شده است ، بدینگونه که اصل منظومه ویس و رامین را از نظامی گنجوی و فصیح جرجانی از اعقاب عنصر المعالی کیکائوس بن اسکندر صاحب قابوسنامه دانسته است ؛ ( ج ۲ ص ۶۳ ) .

جرجان می ستایند، و چون بمرو باز میگردد، ویسه را به برادرش و پرو نامزد میکند. شاه جرجان دایه خود را به جاسوسی به مرو میفرستد، سپس به آنجا می‌تازد. منقاد و زانش در قصر ماه آباد محاصره میشوند و از آنجا به هرات میگریزند. شاه هرات فیروز، و پرو را مسموم میسازد. بهرام، سپهبد شاه جرجان، به فیروز شاه حمله میبرد و او را میکشد. بهرام دیگری (از مرو) بتخت پادشاهی هرات می‌نشیند و دختر فیروز «شمس بانو» را بزنی میگیرد. منقاد و شهر و ویسه به توران می‌گریزند. رامین پسر خان ترکستان عاشق ویسه میشود. خان پسرش را تحت تعالیم شیخ کاملی قرار میدهد. اما ویسه همچنان به رامین نامه مینویسد. سرانجام رامین به هرات فرار میکند و پس از حوادث بسیاری که در میان صوفیان بدکار و قلندران درست کار و پاکدامن بر او میگردد، ویسه را می‌یابد و با او ازدواج میکند.

چنانکه از این مختصر پیداست، زمینه جغرافیایی و روابط میان قهرمانان بکلی دگرگون شده و لحن و وضع عمومی داستان پاک تغییر کرده است. بجای اینکه شدت تمایلات و شهوات انسانی نمایش داده شود، کوشش لامعی مصروف سرگرم کردن خواننده و اخلاق آموختن شده است. پایان منظومه به افکار صوفیانه گراییده و پراز بحث‌های مطلق و خشک در باره عدل و سخاوت و جز آن است. باری، این منظومه که امکاسی از مختصات زمان سلطان سلیمان است، هیچگونه ارزشی برای تحقیق اصل آن ندارد و خوشبختانه قالب داستان را در منظومه فخر گرانگانی داریم.

## پیوست - ۲

۱ - دوست من آقای مجتبی مینوی نسخه‌ای عکسی از مقاله بارون ر. استاکلبرک (Baron R. Stakelberg, Drevnosti vostochniya, Moscow, 1896 II/1, PP. 10-23) را که در مقدمه بدان اشاره کرده‌ام به شما بمانت بمن سپردند. مؤلف از نسخه چاپ هند و مقاله Graf استفاده کرده است.

بنا با اظهار وی «سرنوشت موبد و کیف‌های تلخی که می‌بیند، نتیجه گناه غم‌انگیز او یعنی ازدواج با دختری است که هنوز از مادر نزاده. پیروزی نهایی دلدادگان، بهیچوجه بسبب برتری اخلاقی آنان نسبت بدیگر کسان

داستان نیست. « درد داستان از موبد بیشتر بطرزی مسخره آمیز نام برده میشود .  
با اینهمه « سادگنی و صراحتی که در بیان تدابیر و نیرنگهای عشاق  
وجود دارد ، مایه ارزش فراوان منظومه است . »  
ارزش و اهمیت بیشتر منظومه وویس و رامین در توصیفی است که از  
فرهنگ کهن ایران میکنند .

« شاهنامه ما را با وضع خارجی زندگانی ایرانی آشنا میسازد ، در  
صورتیکه در ویس و رامین ، مایه های غنائی و چکامه ای بیشتر است و در آن  
نقش عمده و اساسی رازنان بازی میکنند . رامین که نمونه نجبا و اشراف  
ایرانی است ، نه تنها در شکار ، که در عشق و وزن و شراب نیز ، سرآمد است .  
رویه گرفته زمینه داخلی و خارجی شاهنامه وویس و رامین یکی است .  
عهد و اوضاع و احوالی که در منظومه منعکس است ، دوره ایران ساسانی را  
مجسم میسازد . عقاید پارسی زردشتی مانند ازدواج خواهر و برادر و تأثیر  
ستارگان در سر نوشت انسان ، در منظومه فراوان است . نامه های فارسی و  
عربی ستارگان بتناوب ذکر میشوند . عقاید زردشتی جای جای در منظومه  
بچشم میخورد مانند : خون گشادن از ریس و ناپاک شدن او در شب زفاف و  
محرور ماندن ویر و از وی (ص ۷۲) ، مقایسه شود با فرگرد ۱۶ و نندیداد ؛ و خاصیت  
پاک کردن آتش بسوگند خوردن بدان (ص ۱۹۳) . تأثیر چشم زخم (ص ۳۴۳)  
و فراهم ساختن طلسم (که دایه موبد را بدان بست) که فقره ۹۰ (۱) رهو خشتراگات  
را در گاتها بیاد میآورد .

استا کلبرك بر اثر سوء تفاهم ، این بیت مقدمه :  
« که آنکه شاعری پیشه نبوده است » حکیمی چابك اندیشه نبوده است  
را اشاره ای به نبودن آثار منظوم در ادبیات فارسی میانه ( پهلوی ) گرفته  
است ( به توضیحی که ما در این مورد داده ایم ، نگاه کنید ) .

« با وجود روح ایرانی که در ویس و رامین هست ، صورت کنونی آن ،  
امکان این را که داستان از خارج یعنی از هند در ایران راه یافته باشد ،  
بندهن می آورد . مسلماً قبول چنین امری تنها مبتنی بر اشاراتی به نقاط هند

---

۱ - [ آنچه از این فقره ، در گاتها تفسیر دانشمند گرامی آقای پورداد ، ۱۳۳۱  
خورشیدی ص ۱۴۰ مستفاد میشود ، آزمایشی است از کرفه و گناه که در برابر  
زبان آتش و تابش آهن گذاخته پدیدار میگردد و پاک از ناپاک شناخته میشود . ]

(مانند ملون: دیبای ملون ص ۳۲، که ظاهراً تحریف خوانی ملتان است) یا گیاهان (نیلوفر) که دز آثار نویسندگان دیگر نیز هست، نمیتواند بود. اما چون وجه مشترک میان اصل داستان و حماسه‌های کهن ملی ایران نیست، وقهرمانانش ارتباطی با افسانه‌ها و اساطیر ایران قدیم ندارند، و بمناسبت اینکه شالده و زمینه داستان با مندرجات ترستان و ایزوت تطبیق میکنند، با اینکه زمینه داستان رنگ ایرانی بخود گرفته است، میتوان پذیرفت که منشأ مشترک این هر دو افسانه ایرانی و غربی سرزمین هند باشد.

میدانیم که هند برای آسیا گنجینه فنا بنا پذیری از افسانه‌های پریان و موضوعهای شاعرانه فراهم آورده است. هم اکنون، تنها در هند است که ویس و رامین ارج و بهایی دارد، و در ایران اگرچه از فرهنگها برمی آید که در زمان قدیم بسیار مورد توجه بوده، اکنون فراموش شده است. «نمیدانیم که آیا شعرای قرون بعد بدان اشاره کرده اند یا نه.» (به مندرجات بخش دوم این قسمت نگاه کنید)؛ شاید سادگی بیان ویس و رامین، سبب بی رغبتی خوانندگان و ادبای عبارت پرداز و مصنوع پستند، نسبت بدان گشته باشد. پیشاوند های قدیم: زی - فرا - باز، در متن داستان فراوان است. گاه بجای «ب» «او» آمده است مانند «ورنا» بجای «برنا»، و اشام (ارمنی Varshamak)، اورنجن (ارمنی Aparanjan).

نامهای خاص مختوم به «وی» نیز بسیار است مانند: شهر، و پرو، کیلو، شیرو.

نامهای دیگر چون آذرباد (آتورپات Aturpat)، ایزدیار (نگاه کنید به: Sebeos, ed. Patkanian, 76 etc) بهروز (پهلوی: روجوه، بوار مجهول Röchvêh)، فرخ زاد (Seblos Xoroxzad) و زرستون «اینجا با تردید نام پهلوی زرستان Zarastan دختر ارجاسب را می آوریم» است. نگاه کنید به: ایاتکار زیران چاپ Pagliaro, ۱۹۲۵، بند ۷۱، زرستان دختر ارجاسب شاه خیونی).

۴- از اشاراتی که در ادبیات متأخر ایرانی به ویس و رامین شده و اقتباسهایی که از آن کرده اند استن کلبیک این شعر را (در چاپ هندی منظومه ص ۳۴۲):

اگر صد سال گیر آتش فروزد      سرانجامش همان آتش بسوزد

( در چاپ مینوی ۳۴۳ : . . هم او روزی بدان آتش بسوزد ) یافته است که در گلستان با جزئی اختلاف عیناً آمده : ... بیک دم کاندر آن افتد بسوزد . نیز بعنوان نظیر و همانند این معنی ، جواب مقان را به Leontius اسقف ارمنستان نام میبرد که : « ... اگر ما بدان ( = آتش ) نزدیک آییم و پیش آن بخاک بیفتیم ، ما را خاکستر میگرداند . » (۱)

حقیقت اینست که اشاراتی که در ادبیات فارسی به ویس و رامین شده نسبتاً فراوان است . شاید در نخستین جایی که از گرگانی بنام یاد شده است ، کتاب سمک عیار باشد . مصنف ( یا مؤلف و یار او ) داستان ، صدقه بن ابی القاسم شیرازی است ، اما تهذیب نهائی آن بدست فرامرز پسر خداداد فرزند عبدالله الکاتب الارجانی انجام گرفته که کار خویش را در چهارم جمادی الاولی سال ۵۸۵ هـ / ۲۰ ژوئن ۱۱۸۹ م. آغاز کرده بوده است .

در برك ۸۶ نسخه منحصراً بفرید کتا بخانه بودلیان به سه شعر از منظومه گرگانی اشاره شده که با شعرهای ۱،۳۰۰، ۲،۳۰۲، ۳۰۸ صفحه چاپ مینوی مطابقت دارد .

مولانا جلال الدین رومی اشارات متعددی به ویس و رامین دارد ، اگرچه از تصنیف کتاب توسط گرگانی ذکر نکرده است : از آن جمله در منتخبات دیوان شمس چاپ نیکلسون آمده است :

ندیده ای تو دواوین ویسه و رامین

نخوانده ای تو حکایات وامق و عذرا

و در دفتر سوم مثنوی چاپ نیکلسون شعر ۲۲۸ ویسه (۲) آمده است ؛ و در بیت ۱۸۲۸ دفتر چهارم ویس ( بفتح واو ) را با او یس قافیه

۱ - فصل هشتم کتاب Elisæus ( متوفی در ۴۸۰ میلادی ) ، ترجمه استا کلبرك از متنی که Kananian بچاپ رسانده است (ص ۳۵۵) . چنین است در ترجمه روسی آن (تفلیس ۱۸۵۳ ص ۲۹۶) . اما ترجمه V. Langlois (۱۸۶۹ ج ۲ ص ۲۴۱) چنین است : « اگر بدان ( = آتش ) کم خوراك بدهند ، گرسنه میشود و اگر هیچ ندهند پاك خاموش میشود ، آنگاه اگر بدان نزدیک گردیم و او را نیایش کنیم ، ما را میسوزاند ... »

۲- [ یار تو خورچین تست و کیسه ات  
ویسه و معشوق تو هم ذات تست  
گر تو رامینی مجوجز ویسه ات  
وین برونیها همه آفات تست ]

کرده؛ و در بیت ۲۹۸۰ دفتر پنجم، ویس را با بلیس (ابلیس) (۱) نافییه آورده است.  
۳- جناب آقای سیند حسن تقی زاده توجه مرا به شعری (ص ۱۴ چاپ هند) جلب کرد که در آن، اخترشناسان روز و ساعات نامزدی ویس را به ویروبر گزیده اند.

چو گردشهای ایشان را بدیدند	ز آذر ماه روزی برگزیدند
کجا آنکه زگشت روزگاران	در آذر ماه بودی نو بهاران
[ چو آذر ماه روز دی در آمد	همان از روزشش ساعت بر آمد ]

دوست دانشمند من، چنین مینویسد: از این اشاره چنین دریافته میشود که داستان نخستین بار پس از قرن چهارم میلادی فراهم آمده و نگارش یافته است. زیرا آغاز بهار یعنی نقطه اعتدال ربیعی، نه پیش از سال ۵۰۷ میلادی با اول آذر تطبیق میکنند و نه میتواند پیش از سال ۳۸۸ میلادی با آذرماه (حتی با آخرین روزهای آن) منطبق باشد؛ و چون افزایش کبیسه معمولی پیش از سال ۳۹۹ میلادی اجرا نشده است، آذرماه بطریق اولی در بهار نمی افتد. این نیز البته امکان دارد که داستان چندین بار انشاء و تنظیم شده باشد و این هنگام، یعنی از ۴۰۰ تا ۵۰۸ میلادی، مربوط به طرح و تنظیمی است که در زمان ساسانیان از داستان شده است.

نکته ای که مصنف تتبعات جامع در گاه شماری متذکر شده اند، طبیعاً جلب توجه است، اما ما هنوز در آغاز مطالعات خودراجع به ویس و رامین هستیم و شاید روزی پرده از روی اشارات نجومی در توصیف شبی که موبد ویس را از قصرش می رباید، برگرفته شود. (۲)

۴- قضاوت دور از انصافی که نلد که در باره ویس و رامین کرده، معروف است (Das Schahname, 2nd Edition §32): «در این منظومه (ویس و رامین) که جمال صوری آنرا نمیتوان برتر از جنبه اخلاقی و معنویش دانست، سرور و باده کساری و مستی زن و شوهر بطرز ناپسند

۱- [بوی رامین میرسد از جان ویس بوی یزدان می رسد هم از او ویس]

[پس بجنبدا ختیارت چون بلیس شد دلاله آردت پیغام ویس]

۲- [اینها اشاراتی به صور کواکب و توصیف هر یک از آنهاست و سر و رمزی نیست!] هم اکنون ترجمه خوبی از این قسمت، از ف. گابریلی در دست است. Annali del R. istit. orient. di Napoli, nuova Serie, I, 1940, 258-8.

در هفته های تمام توصیف و نمایش داده شده است. « در برابر این داوری  
دور از انصاف میتوان صحنه‌هایی مانند: آنجا که ویس جوان که هنوز بنامزدی  
خویش با ویرو وفادار است و از موبد دوری میجوید (۱) و دسایس و تدبیرهای  
دایه‌را برای دیدار رامین دفع میکند (۲)، گذاشت.

برای نمودن آداب و رسوم پارسی‌ها، میتوان توصیفی را که پلوتارک از  
سورنا کرده است، آورد: «بهیچوجه شخص عادی نبود - در ثروت و خانواده و  
شهرت دومین، و دردلاوری و زهره نخستین مرد امپراطوری اشکانی بود. در  
زیبائی همتایی نداشت. هر زمان که تنها و محرمانه سفر میکرد، هزار شتر زیر  
بار داشت و دو یست ارا به زنان و کنیزان اورامی بردند و هزار مرد تمام سلاح  
برای جان‌داری، و گروه بسیاری مردان سبک اسلحه در رکابش بودند.»  
آنگاه پلوتارک در باره وی میگوید: «پیشاپیش وی مردانی ترسناک و  
خشم‌آلود با تیرو کمان و نیزه میرفتند و بر خلاف، دردنباله زنان بی بند و بار  
و سرخوشان نیمشب با قاشقک و عود در ارا به‌ها بودند. (کراسوس، ترجمه  
درایدن Dryden، لندن، ۱۹۰۲ ج ۳ صفحات ۳۵۶ و ۳۷۳)

مطمئناً ویس و رامین توصیف و نمایش صحنه‌های آشفته و درهم زنان،  
و سرگرمیهای مختلف، نیست و آنچه هست بر خوردهای واقعی هیچانها و

که گفتار تو چون تخمی است بی بر  
نه من بینم ز موبد نیکنامی  
کنون خارم که خرما ناورم بار  
مرا بی کام بودن خوشتر آید  
مبیناد ایچ کس دیگر ز من کام  
(ص ۹۶)

شنید از دایه این وارونه گفتار  
سرشک از چشم ریزان بر گل رخ  
روان را شرم باشد بهترین جفت  
زبان را نه این گفتار بودی  
که از ماسوی رامین گشت یادت  
که بی شرمی زنان را بد کنده روز  
(ص ۱۲۹)

۲۰۱- [جوابش داد ویس ماه بیکر  
نه موبد بیند از من شاد کامی  
چو با ویرو بدم خرمای بی خار  
اگر شویم ز بهر کام باید  
چو او را بود ناکامی بفرجام

چو ویس ماه روی خوب دیدار  
ندادش تا زمانی نیک پاسخ  
پس آنکه سر بر آورد و بدو گفت  
ترا گر شرم و دانش یار بودی  
هم از ویرو هم از من شرم بادت  
مرا شوخی و بیشرمی میاموز

شہوات است، متناسب و ہم آہنگ با آنچه در دلدادگان سلتی مغرب (= ترستان وایزوت) می بینیم .  
 ۵- در پایان باید از دوستان دیگر خود نیز کہ صمیمانه تذکرات سودمندی بمن دادند سپاسگزاری کنم، تمجید و تحسین آنان مینماید کہ من کوشش خود را در این تحقیق بعمل آورده ام.  
 ۶- در روز ہفتادمین سال تولدم، این مقالہ را بزمن اہدا میکنم، پنجم فوریه ۱۹۴۷ .

☆☆☆

[ مندرج در شماره ۱ سال ۱۹۵۷ ]

۱- در مقالات سابق خویش (۱)، زمینہ واقعی جغرافیایی و تاریخی ویس و رامین را کہ بعقیدہ من باروایات و اخبار اشکانی مربوط است، باز نمودم. یکی از جہای مهم در داستان؛ کاخ گوراب است کہ ویس از آنجا ربودہ شد، و متعلق بہ خانوادہ رقیب آیندہ او گل بود .  
 جغرافی نویسان اسلامی میگویند کہ این گوراب در ملتقای جادہهای ہمدان و نهاوند بہ کرج است . نیز در جنگہای سلطان مسعود سلجوقی (حدود ۵۴۱ھ / ۱۱۴۶ م .) بہ گوراب اشارہ شدہ است ( راحة الصدور ص ۲۴۲) (۲) .  
 در ایام متأخر، عناوینی کہ برای تمایز آن بکار میرفتہ، فراموش شدہ است .  
 در اینجا میخواہم عکسی را کہ دوست مرحوم A. C. Edwards (متوفی در ۱۱ سپتامبر ۱۹۵۱) بخواہش من از محل گوراب گرفتہ است بچاپ برسانم .  
 وی در نامہ خود مورخ ۲۹ ژوئیه ۱۹۴۸ چنین می نویسد :

۱- BSOAS, 1946, XI/4.; 1947, XI, 1-1 [ کہ ترجمہ آنها گذشت].  
 ۲- « ... و باتفاق خوب بوزابہ چوازا صفہان بیامد باہستگی می جنبید و ہر جا کہ میرسیند مقام می ساخت، چون بگوراب آمد لشکراران و آذربجان بہمدان رسیدند و سلطان ( مسعود بن محمد ملکشاہ ) فرمود تا بمیدان دیہ بیار نزول کردند ». حاشیہ این صفحہ راحة الصدور-جت (جامع التواریخ رشیدی): گوراب، و نیز میگوید کہ این مقام بحدود کرج و سلاخر (کذا) است . ]

«جوراب فاصله پنج میل از ملایر در راه جدید ملایر - سلطان آباد (۱) واقع شده است. کاخ ویران آن بنائی استوار و با عظمت ترین و محققاً باستانی - ترین قلعه ای است که من در ایران دیده ام. این قلعه از چند کیلومتر -ی نمایان است. شکل آن بایستی مدور یا اندکی بیضی بوده باشد، با قطری که من آن را در حدود چهل متر حدس میزنم. هنوز بقایایی از دیوارهای کنکره - هایی که گرداگرد بلندترین نقطه کاخ بوده، همچنان برجاست. من گمان میکنم که این قلعه نظامی بر فراز تپه ای ساخته شده بوده است و شاید خاک بیشتری هم برای آنکه بوضع با مهابت کنونی در آید، بدان افزوده باشند.

گوراب چون در محل تلاقی راه پادرنزدیکیهای جنوب همدان واقع شده، مسلماً از نقاط سوق الجیشی مهم بوده است.

من فکر میکنم که بزودی کشف و محقق شود که حتی در زمان پیش از قوم ایرانی، آن هنگام که اقوام زاگروس فرمانروای این ناحیه بوده اند، نیز قلعه ای در اینجا وجود داشته است.

شکفت اینست که منظومه ما خاطره شکوه و جلال قدیم گوراب را حفظ کرده است. از طرف دیگر، این قرینه خود بنزدیک بودن این داستان کهن با حقیقت و واقع می افزاید.

۲ - ویس و رامین که داستان عشق شاهدختی جوان به جوانی از خویشان شوهر سالخورده اوست، باید مورد توجه محققان فرهنگ قرون وسطای اروپای غربی قرار گیرد.

اخیراً فرصتی دست داد که مقدمه جنگی را در باب مایه و طرح اصلی ترستان و ایزوت (۲) که در آن O. M. Freidenberg خلاصه خوبی از مشخصات طرح اصلی داستان را داده است، مطالعه کنم از همه شباهت های اساسی و کلی که در کیفیت عاشقانه داستان هست، من تنها دو نکته در باره شباهت ترستان

۱ - سلطان آباد (که اکنون عراقش میخوانند) چنانکه از نام رود : کره رود (= کرج رود) در نزدیکیهای آن برمیآید، همان است که در قرون پیشین کرج ابی دلف نامیده میشد.

۲ - Tristan i isolda trude institta yazeka i mechlenia II (که در کتابخانه R.A.S. محفوظ است) 1932. p. 15

وایزوت باویس ورامین ، در یادداشت‌های دکتر فرایدنبرگ یافتیم:  
 الف- موردی که خدمتگزار ( در ویس و رامین : دایه ) ( ۱ ) بجای  
 بانوی خویش به بستر همخوابگی می‌رود .  
 ب - آنجا که پهلوان ، چند گاهی دلدار خویش را فراموش می‌کند  
 و دل به دلارای دیگر ( گل-ایزوت سپید دست ) می‌سپارد .  
 کناره‌گیری و رفتن تریستان بچنگل را نیز میتوان بارفتن رامین به  
 دیلم ( ۲ ) مقایسه کرد . ]

مطالب جداگانه و غیر مشابهی که در دو داستان هست ، مسلماً از  
 تخیل انسانی که دامنه نامحدود دارد ، مایه گرفته است . يك نکته که بکلی  
 در دو منظومه باهم متفاوت است ، عوامل جادویی است که سرنوشت دو  
 دلداده را در داستان سلتی در زندگی و مرگ بهم پیوسته است و از آن  
 گزیری ندارند . اما در داستان ویس و رامین چنین نیست ، و عامل جادویی تنها  
 طلسمی است که دایه افسونکار می‌سازد . محیط دو داستان نیز بکلی باهم  
 اختلاف دارد . دریا که در زمینه تریستان و ایزوت پیوسته در کار است ، طبیعت  
 در داستان ایرانی بچشم نمی‌بخورد . یکی از صحنه‌های عجیب منظومه گرگانی  
 تاب و ایستادگی دلدادگان در برف و سرماست . وجود برف بعنوان عامل در  
 داستان عاشقانه در محیط خاص ایران غیر مترقب مینماید ، لکن در اینجا  
 تصویری که داستان سرای نخستین از سرزمین پارتی شمال دارد بچشم می‌بخورد . ( ۳ )

۱- [ و در تریستان و ایزوت : برانژین ] .

۲- [ درست تر ، به مرزبانی رفتن او به ری و گرگان و کهستان است . همچنین :  
 داوری باهن تفته در تریستان و ایزوت و گذشتن از آتش را در ویس و رامین  
 باید بیاد آورد ] .

۳ - H. W. Bailey در همین مجله (BSOAS) دوره سیزدهم دفتر دوم سال  
 ۱۹۵۰ ص ۴۰۳ نام «اسب تخاره را به فهرست نسبت های جغرافیایی من  
 (ص ۲۳ دفتر چهارم دوره ۱۱ BSOAS) افزوده است .

و . ب . هنینگ در مجله « آسیای صغیر » دوره دوم ۱۹۵۲ دفتر دوم  
 ص ۱۷۸ در نأیید عقیده من که ویس و رامین را مربوط بدوره پارتی میدانم ،  
 به نام ویرو (Worod) vêrôy اشاره کرده است .

نام شهر بروجرد (جنوب گوراب) از همین کلمه ویرو برآمده و  
 وظفر نامه ج ۱ صفحات ۵۸۶ و ۵۹۴ و ۸۱۲ ، آنرا ویرو برد [ ویرو کرد =  
 ساخته ویرو ] آورده است .